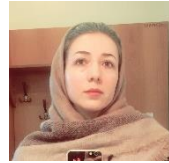


ریشه‌های تاریخی ناسیونالیسم قومی روس

ولادیمیر پوتین و تاریخ‌نگاران روسیه و اوکراین



گردآوری و ترجمه از روسی: آرزو آشتی‌جو



توجیه هر جنگ در سایه‌ی پروپاگاندا و موجی از القای اطلاعات به توده‌های مردم صورت می‌پذیرد. «جنگ پیشگیرانه»، «جنگ علیه نئونازی‌ها»، «مداخله‌ی بشردوستانه»... از جمله‌ی بخشی از امواج تبلیغاتی مدافعان تجاوز نظامی پوتین به اوکراین است. اما ناسیونالیسم روسی، ایدئولوژی مشروعیت‌بخش این جنگ برای بسیاری از روس‌ها، چه‌گونه این جنگ را توجیه می‌کند؟ این ایدئولوژی با اتکا به کدام اسطوره‌های تاریخی، با چه روایتی از تاریخ، تجاوز نظامی به یک سرزمین دیگر را توجیه می‌کند؟ در ادامه‌ی انتشار سلسله یادداشت‌ها و مقالات درباره‌ی بحران اوکراین، ترجمه‌ی مقاله‌ی ولادیمیر پوتین به نقل از سایت کرملین، و دیدگاه‌های برخی تاریخ‌نگاران روسیه و اوکراین را درباره‌ی این مقاله می‌خوانیم.

توجه به نکاتی که رهبر کنونی روسیه بر آن تأکید دارد، حملات او به حزب بلشویک و لنین، و ساده‌سازی تاریخی وی به‌خوبی نشان می‌دهد که ردّ ایدئولوژی ناسیونالیسم روسی را باید بیش از هر چیز در شکست خوردگان انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷، و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک کلیسای ارتدکس جست‌وجو کرد.

از خانم آرزو آشتی‌جو برای گردآوری و ترجمه‌ی این مجموعه از زبان روسی سپاسگزاریم. - نقد اقتصاد سیاسی

درباره‌ی یگانگی تاریخی روس‌ها و اوکراینی‌ها^۱

ولادیمیر پوتین

اخیراً در برنامه‌ی خط مستقیم^۲ در پاسخ به پرسش درباره‌ی روابط روسیه و اوکراین گفتم که روس‌ها و اوکراینی‌ها یک ملت واحد و یک کل واحدند. این گفته را بنا به موقعیت و شرایط سیاسی جاری بیان نکردم. بارها در این باره صحبت کرده‌ام و این اعتقاد من است. بنابراین گمان می‌کنم ضروری است با جزئیات موضع خودم را بیان کنم و ارزیابی‌هایی را از وضعیت موجود به اشتراک بگذارم.

در همین ابتدا تأکید می‌کنم که تلقی من از دیواری که در سال‌های اخیر میان روسیه و اوکراین کشیده شده است - میان بخش‌هایی که ماهیتاً به یک فضای تاریخی و معنوی تعلق دارند - همچون یک بدبختی مشترک، همچون یک تراژدی است. این پیش از هر چیز پیامدهای اشتباهات خود ماست که در دوره‌های مختلف مرتکب شده‌ایم. اما در عین حال نتیجه‌ی کارهای هدفمند آن نیروهایی هم هست که همیشه کوشیده‌اند اتحاد ما را دچار شکاف و گسست کنند. روشی که به کار برده می‌شود از زمان‌های دور شناخته شده است: تفرقه بینداز و غلبه کن. هیچ چیز نوبی در آن نیست. کوشش بر سر بازی با مسئله‌ی ملی است، ایجاد اختلاف میان مردم نیز از این جا سرچشمه می‌گیرد و مهم‌ترین وظیفه‌ای که برای خودشان تعریف می‌کنند این است: تقسیم کردن و سپس میان تکه تکه‌های یک ملت واحد آتش جنگ افکندن.

برای اینکه بهتر وضعیت اکنون را دریابیم و به آینده نظر افکنیم، باید به تاریخ برگردیم. البته که در چارچوب یک مقاله نمی‌توان تمامی رویدادهایی را که طی بیش از هزار سال رخ داده‌اند، بیان کرد. اما به آن لحظات کلیدی و آستانه‌ای می‌پردازم که بسیار مهم است و ما هم در روسیه و هم در اوکراین باید آن‌ها را به یاد داشته باشیم.

^۱ برگرفته از سایت kremlin.ru عنوان روسی مقاله: об исторической единстве русских и украинцев

پانویشت‌های این مقاله همه از مترجم است.

^۲ Прямая линия

روس‌ها، اوکراینی‌ها و بلاروسی‌ها، میراث‌داران روس باستانند که بزرگترین حکومت اروپا بود. اسلاوها و دیگر قبایل در فضایی بسیار بزرگ، از لادوگا، نوگورود، پسکوف تا کی‌یف و چرنیگف، زبان مشترک یکتایی داشتند (که اکنون آن را روسی باستان می‌نامیم)، روابط زمین‌داری، حکمرانی شاهزادگان خاندان روریک؛ و بعدتر گروش به مسیحیت روس باستان و یک باور ارتدکس یگانه همه‌ی این‌ها را اتحاد می‌بخشید. انتخاب معنوی ولادیمیر مقدس که اهل نوگورود بود و شاهزاده‌ی کیفی بزرگی شد، تا همین امروز هم به میزان بسیار زیادی خویشاوندی ما را مشخص می‌کند.

تاج و تخت پادشاهی شاهزاده‌ی کیفی بالاترین موقعیت را در حکومت روس باستان داشت. از اواخر قرن نهم این‌طور بود. این کلام اولگ^۳ درباره‌ی کی‌یف است: «امید که کی‌یف مادر شهرهای روسی باشد»^۴

بعدتر، مانند دیگر حکومت‌های اروپایی آن زمان، ضعیف شدن قدرت مرکزی و تکه‌تکه شدن سرزمین، گریبان روس باستان را گرفت. بدین ترتیب باید دانست که مردم عادی نیز روس را فضایی مشترک و سرزمین پدری خود می‌دانستند. پس از حمله‌ی ویرانگر باتو، زمانی که بسیاری از شهرها از جمله کی‌یف ویران شدند، تکه‌تکه شدن بالا گرفت. بخش شمال شرقی روس به وابستگی ترک‌ها^۵ درآمد اما با وجود این حاکمیت محدودی برای خود حفظ کرد. سرزمین‌های جنوبی و غربی روسی در اصل به شاهزاده‌نشین^۶ کبیر لیتوانی پیوستند، این‌جا می‌خواهم به این نکته توجه کنیم که در اسناد تاریخی آن را شاهزاده‌نشین کبیر لیتوانی و روسی می‌نامیده‌اند.

^۳ از ۸۷۹ شاهزاده‌ی نوگورود و از ۸۸۲ شاهزاده‌ی کیف

^۴ جمله برگرفته از متن کلاسیک روسی با عنوان *داستان سال‌های دور* *повесть временных лет*

^۵ Ordynskoye ساکنان منطقه‌ای در نوواسیبیرسک روسیه

^۶ سرزمین‌های تحت حاکمیت یک شاهزاده یا دوک، شاهزاده‌نشین یا دوک‌نشین می‌گفتند.

نمایندگان خانواده‌های شاهزاده‌نشین‌ها و بویارها^۷ از نزد شاهزاده‌ای به خدمت شاهزاده‌ی دیگر درمی‌آمدند، با یکدیگر می‌جنگیدند اما دوستی نیز داشتند و پیوندهایی برقرار می‌ساختند. پسران شاهزاده اولگرد اهل لیتوانی، آندره پولوتسکی و دمیتری برانسکی در دشت کولیکف، در نزدیکی شاهزاده‌نشین کبیر مسکو از آن دمیتری ایوانوویچ^۸، برابر فرماندهی بابروک اهل وولینی^۹ جنگیدند. پس از این بود که یاگائیل^{۱۰} شاهزاده‌ی کبیر لیتوانی و پسر شاهزاده خانم تورسکایا، نیروهای ارتش خود را به اتحاد با مامای^{۱۱} درآورد. همه‌ی این‌ها برگه‌های تاریخ مشترک ما و بازتاب پیچیدگی‌ها و ابعاد فراوان آن است.

باید یادآور شوم که در سرزمین‌های غربی و شرقی روسی به یک زبان واحد سخن گفته می‌شد. باور همگی‌شان ارتدکس بود و تا میانه‌ی قرن پانزدهم، این گرایش کلیسایی واحد وجود داشت.

در روزگار نوین توسعه‌ی تاریخی نیز روس لیتوانی و روس مسکویی تقویت شدند، توانستند به نقاط جاذبه تبدیل شوند و قلمروهای روس باستان را تحکیم بخشند. تاریخ چنان پیش رفت که این بار مسکو، مرکز گردهمایی و پیوستار سنت دولت‌مداری روس

^۷ بویار، بزرگ‌ترین رتبه در نظام ارباب رعیتی بلغارستان، دوک‌نشین بزرگ مسکو، روسیه کیفی و... بود. این رتبه بعد از پرنس‌ها (در بلغارستان، تزارها)، بالاترین رده به شمار می‌رفت و بین سده‌ی ده تا هفده میلادی مرسوم بود. این رتبه به‌عنوان یک نام در روسیه، رومانی و فنلاند مانده است. برگرفته از ویکی‌پدیا.

^۸ دمیتری ایوانوویچ دانسکوی، شاهزاده‌ای که برای پیروزی در نبرد کولیکف، لقب دانسکوی را گرفت، از ۱۳۵۹ شاهزاده مسکو بود.

^۹ دمیتری میخایلوویچ بابروک، اهل وولینی، اشراف‌زاده و فرماندهی سپاه اهل مسکو. تاریخ دقیق تولد و مرگ نامشخص.

^{۱۰} یوگایلا یا یاگایلا، شاهزاده اهل ویتبسک، ذیل فرماندهی شاهزاده‌نشین کبیر لیتوانی.

^{۱۱} مامای از خاندان کیات، یکی از قدرتمندترین فرماندهان اردوی زرین در دهه ۱۳۷۰ میلادی بود. اردوی زرین به بخشی از امپراتوری مغول اطلاق می‌شد که سرزمین‌هایی از ازبکستان، روسیه، قزاقستان و اوکراین و کریمه‌ی امروزی را در برداشت.

باستان شد. شاهزاده‌های مسکویی، نوادگان شاهزاده الکساندر نفسکی، یوغ خارجیان را برداشتند و به اتحاد سرزمین‌های تاریخی روسی پرداختند.

در شاهزاده‌نشین کبیر لیتوانی جریان به گونه‌ی دیگری پیش می‌رفت. در قرن چهاردهم، نخبگان حاکم بر لیتوانی مذهب کاتولیک را پذیرفتند. در قرن شانزدهم اتحاد لولپین ۱۲ با پادشاهی لهستان منعقد شد و بدین ترتیب اتحاد مشترک‌المنافع لیتوانی - لهستان شکل گرفت. اشراف کاتولیک لهستانی دارایی‌های زمینی و امتیازات ویژه‌ی بسیاری در سرزمین روس به دست آوردند. مطابق با توافق برست ۱۳ ۱۵۹۶، بخشی از روحانیون ارتدکس روسی غرب تسلیم قدرت پاپ روم شدند. لهستانی‌سازی^{۱۴} و لاتین‌سازی انجام و ارتدکس شرقی کنار گذاشته شد.

در پاسخ در سده‌های شانزدهم و هفدهم جنبش آزادی‌خواهی ملت ارتدکس حوزه‌ی دنپر^{۱۵} رو به گسترش گذاشت. وقایع دوران بوگدان خملنیتسکی^{۱۶} نقطه‌ی عطفی بود. طرفداران او کوشیدند از زیر حاکمیت اتحاد مشترک‌المنافع لیتوانی - لهستان خارج شوند.

در نامه‌ی ارتش زاپاروژی به پادشاه مشترک‌المنافع لهستان. لیتوانی در ۱۶۴۹، از رعایت حقوق ارتدکس‌های روسی صحبت شده بود، درباره‌ی این که «ملت روس و قوانین یونان باید فرماندهی کی‌یف باشند تا کسی بر کلیسای خداوند به گناه پا نگذارد...» اما به گفته‌های زاپاروژی‌ها توجهی نشد.

۱۲ Люблинская уния 1569

۱۳ بر اساس این توافق میان لهستان و لیتوانی، تصمیم مبنی بر قطع روابط با کلیسای ارتدکس شرقی گرفته شد.

۱۴ فرآیند افزودن مؤلفه‌های لهستانی به کلیساها یا بازنویسی همه چیز به زبان لهستانی.

۱۵ حوزه دنپر به سرزمین‌های بزرگ ساحل شرقی رود دنپر اطلاق می‌شود شامل حوزه‌ی کیف، چرکاسی، کیراواگرادسکایا، پولتاوا و دنپرو-پتروسک.

۱۶ بوگدان خملنیتسکی، سیاستمدار و فعال سیاسی و همچنین فرماندهی ارتش که از اتحاد مشترک‌المنافع لیتوانی و لهستان سر باز زد و با ارتش خود اعلام خودمختاری کرد.

مراجعه‌های بوگدان خملنیتسکی به مسکو ادامه یافت و مجلس زیمسکی^{۱۷} آن را مورد بررسی قرار داد. یکم اکتبر ۱۶۵۳ این ارگان عالی نماینده‌ی حکومت روس به حمایت از هم‌کیشان خود مصمم شد و آن‌ها را تحت حفاظت قرار داد. در ژانویه‌ی ۱۶۵۴ پریاسلاو رادا این تصمیم را تأیید کرد. سپس فرستادگان بوگدان خملنیتسکی و مسکو ده‌ها شهر از جمله کی‌یف را محاصره کردند. در این زمان شهروندان کی‌یف به تزار روسیه سوگند وفاداری یاد کردند. جالب است بدانیم که ذیل پیمان لوبلین به هیچ وجه چیزی مانند این وجود نداشت.

بوگدان خملنیتسکی در نامه به مسکو در ۱۶۵۴ از تزار آلکسی میخایلوویچ بابت اینکه «تمام ارتش زاپاروژی و تمام جهان ارتدکس روسی را تحت حمایت قدرتمند و والای خود گرفته است» قدردانی کرد. زاپاروژی‌ها در مراجعات خود، خواه به پادشاهی لهستان، خواه به تزار روس خود را مردمان روس ارتدکس می‌نامیدند و با همین عنوان شناخته می‌شدند.

در جریان جنگ طولانی میان حکومت روس و مشترک المنافع لهستان - لیتوانی، برخی از هتمان^{۱۸}‌ها، وارثان بوگدان خملنیتسکی، یا مسکو را رها کردند یا در جستجوی حمایت به سوئد، لهستان و ترکیه شتافتند اما تکرار می‌کنم، برای ملت، جنگ ماهیت آزادسازی داشت. جنگ در ۱۶۶۷ با آتش‌بس آندروسفسکی پایان یافت. «جنگ ابدی» ۱۶۸۶ نتایج نهایی را تحکیم بخشید. شهر کی‌یف و سرزمین‌های ساحل سمت چپ رود دنپر شامل پولتاوا، چرنیگف و زاپاروژی‌ه همه بخشی از حکومت روس شدند. ساکنان این مناطق با بخش اصلی ملت روس ارتدکس دوباره پیوند یافتند و متحد شدند. این بخش‌ها عنوان روسیه‌ی کوچک^{۱۹} گرفتند.

^{۱۷} Земский собор

^{۱۸} Гетман

^{۱۹} малороссия

عنوان *اوکراین*^{۲۰} آن زمان اغلب در همان معنایی به کار می‌رفت که واژه‌ی روسی باستان *حومه*^{۲۱} نیز در منابع مکتوب از قرن ۱۲ - زمانی که سخن از بخش‌های مختلف مرزی بود - به کار می‌رفت. (درواقع این دو واژه هم معنی بودند: اوکراین و حومه) و واژه‌ی *اهل اوکراین*^{۲۲} اگر همچنان بر پایه‌ی اسناد بایگانی بسنجیم، نخستین بار به معنای افرادی بود که در بخش‌های مرزی خدمت و امنیت مرزهای خارجی را تأمین می‌کردند.

در ساحل سمت راست که ذیل اتحاد مشترک المنافع لهستان - لیتوانی باقی مانده بود، نظم پیشین بازسازی شد، خشونت اجتماعی و مذهبی تشدید شد. در طرف مقابل، در ساحل سمت چپ، سرزمین‌هایی که تحت حمایت حکومت واحد قرار گرفته بودند، شروع به پیشرفت کردند. انبوهی از ساکنان ساحل دیگر دنپر به اینجا مهاجرت کردند. آن‌ها نزد مردمانی که با آن‌ها هم‌زبان و هم‌کیش بودند در جستجوی پشتیبانی بودند. در دوران جنگ شمالی با سوئد، ساکنان روسیه‌ی کوچک، انتخابی نداشتند که با چه کسی باشند. تنها بخش کوچکی از کازاک‌ها شورش مازپا^{۲۳} را پشتیبانی کردند. مردم از اقشار مختلف خود را روس و ارتدکس می‌دانستند.

نمایندگان بزرگ کازاکی، از جمله اعضای طبقه‌ی درباریان در روسیه به ترفیع‌های سیاسی، دیپلماتیک و جنگی رسیدند. فارغ التحصیلان آکادمی کی‌یف / مغولی نقش بسیار مهمی در زندگی کلیسایی بازی می‌کردند؛ در دوران خودمختاری اوکراین^{۲۴} - در واقع یک نهاد دولتی خودمختار با ساختار داخلی خاص خود - و سپس در امپراتوری روسیه همین‌طور بود. مردمان روسیه‌ی کوچک هم از بسیاری جهات کشوری مشترک و بزرگ همراه با حکومت، فرهنگ و علم بنا می‌کردند. آن‌ها در توسعه و پیشرفت اورال،

۲۰ Украина

۲۱ Окраина

۲۲ Українець

۲۳ ایوان ستپانوویچ مازپا، فعال نظامی، دیپلماتیک و سیاسی در خودمختاری اوکراین و ارتش زاپاروژی.

۲۴ Гетманство - شکل سازماندهی قدرت اصلی در اوکراین در شرایط خودمختاری ذیل روسیه.

سیبری، قفقاز، شرقِ دور شرکت می‌کردند. همچنین در دوران شوروی بومیان اوکراین مهم‌ترین پست‌ها از جمله مقامات عالی را در رهبری دولت یگانه بر عهده می‌گرفتند. کافی است بگویم که در شرایط پیچیده و دشواری‌های مشترک، برای تقریباً سی سال زمامداری حزب کمونیست اتحاد شوروی بر عهده‌ی خروشچف و برژنف بود که زندگی‌نامه‌ی حزبی‌شان بیشترین پیوند را با اوکراین داشت.

در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم پس از جنگ با امپراتوری عثمانی، کریمه و همچنین سرزمین‌های حوزه‌ی دریای سیاه که نام روسیه جدید^{۲۵} را بر خود گرفتند، بخشی از روسیه شدند. بومی‌های تمامی استان‌های روسی آن‌ها را اسکان دادند. پس از جدایی اتحاد مشترک المنافع لهستان - لیتوانی، امپراتوری روسیه سرزمین‌های روس باستان غربی را بازگرداند به جز گالسیسیا^{۲۶} و زاکارپاتیا^{۲۷} که در امپراتوری اتریش و در ادامه در امپراتوری اتریش - مجارستان قرار گرفتند.

ادغام سرزمین‌های روسیه‌ی غربی در فضای دولتی مشترک تنها نتیجه‌ی تصمیمات سیاسی و دیپلماتیک نبود. بر اساس اعتقادات مشترک و سنت‌های فرهنگی و دوباره به‌ویژه تأکید می‌کنم به سبب نزدیکی زبانی بود. بنابراین در آغاز قرن هفدهم یکی از مقامات کلیسای متحد^{۲۸}، جوزف روتسکی به رم گزارش داد که ساکنان مسکو، روس‌های کشورهای مشترک‌المنافع لهستان - لیتوانی را برادران خود می‌خوانند. همچنین گزارش داده بود که زبان نوشتاری آن‌ها دقیقاً یکسان است و زبان گفتاریشان اگرچه متفاوت است اما این تفاوت بسیار ناچیز است. در بیان او این امر نظیر تفاوت ساکنان رم و برگامو بود که چنانکه می‌دانیم مرکز و شمال ایتالیای امروزی است.

البته پس از چندین قرن پراکندگی، زندگی ذیل دولت‌های مختلف، مؤلفه‌های زبانی منطقهای، گویش‌ها به وجود آمدند. زبان ادبی بر پایه‌ی زبان عامه مردم غنی شد. در

Новороссия^{۲۵} روسیه نو، نوواراسیا.

Галиция^{۲۶} گالسیسیا واقع در اوکراین.

Закарпаття^{۲۷} زاکارپاتیا در غرب اوکراین.

Ruthenian Uniate Church^{۲۸} کلیسای متحد روسین. کلیسای تاریخی که ذیل اتحاد مشترک‌المنافع لهستان - لیتوانی قرار داشت و از اتحاد برست پیروی می‌کرد.

این زمینه ایوان کاتلیارفسکی، گریگوری سکاوارادا، تاراس شفچنکو نقش بزرگی بازی کردند. آثار آنها دستاورد مشترک ادبی و فرهنگی همه‌ی ماست. اشعار تاراس شفچنکو به زبان اوکراینی نوشته شدند، و نثر او اساساً به زبان روسی نوشته شده است. کتاب‌های نیکلای گوگول، میهن‌پرست روسیه، بومی پولتاوا، به زبان روسی نوشته شده‌اند، و پر از عبارت‌های عامیانه و بن‌مایه‌های فولکلوریک روسیه‌ی کوچک‌اند. چگونه می‌توان این میراث را میان روسیه و اوکراین تقسیم کرد؟ و اصلاً چرا باید این کار را کرد؟

سرزمین‌های جنوب غرب امپراتوری روسیه، روسیه‌ی کوچک، روسیه‌ی نو و کریمه بنا بر تشکیلات قومی و دینی خود به اشکال مختلف گسترش یافتند. این‌جا تاتارهای کریمه، ارمنی‌ها، یونانی‌ها، یهودی‌ها، کارائیتی‌ها، ساکنان کریمه، بلغارها، لهستانی‌ها، صرب‌ها، آلمانی‌ها و دیگر ملت‌ها زندگی می‌کرده‌اند. همه‌ی آن‌ها باورها، سنت‌ها و آیین‌های خود را نگاه داشته‌اند.

قصد ندارم چیزی را ایدئالیزه کنم. بخش‌نامه‌ی والویفسکی^{۲۹} سال ۱۸۶۳، و فرمان امسکی^{۳۰} سال ۱۸۷۶ که چاپ و وارد کردنِ متون ادبی و اجتماعی - سیاسی به زبان اوکراینی از خارج از مرزها را محدود می‌کردند، همگان می‌شناسند. اما این‌جا بافت تاریخی اهمیت دارد. این تصمیم‌گیری‌ها در پس‌زمینه‌ی رویدادهایی دراماتیک در لهستان گرفته می‌شدند، رهبران جنبش ملی لهستان تلاش می‌کردند از مسئله‌ی اوکراین به سود خود استفاده کنند. باید افزود که آثار ادبی، مجموعه اشعار اوکراینی، ترانه‌های عامیانه همچنان منتشر می‌شدند. حقایق عینی نشان می‌دهند که در امپراتوری روسیه یک روند فعال توسعه‌ی هویت فرهنگی روسیه‌ی کوچک در چارچوب

Валуевский циркуляр^{۲۹}، بخشنامه‌ی صادره مورخ سی‌ام جولای ۱۸۶۳ از طرف وزارت امور داخلی امپراتوری روسیه خطاب به کمیته‌ی سانسور در کیف، مسکو و سنت پترزبورگ مبنی بر آن که از آن پس نباید متنی به زبان اوکراینی (در آن زمان، زبان روسیه‌ی کوچک نامیده می‌شد) چاپ گردد. بنا بر این بخشنامه فقط آثاری حق چاپ به زبان اوکراینی را داشتند که به ادبیات فاخر تعلق داشته باشند.

Эмский акт^{۳۰}، فرمانی مبنی بر محدودیت استفاده از زبان اوکراینی که تزار الکساندر دوم در ۱۸۷۶ در شهر آلمانی بادمس امضا و تصویب کرد.

ملت بزرگ روسیه وجود داشت که این ملت بزرگ روسی، مردمان روس بزرگ، روس کوچک و بلاروس را متحد می‌کرد.

همزمان در جمع نخبگان لهستانی و برخی بخش‌های روشنفکران روسیه‌ی کوچک، تصویری درباره‌ی ملت اوکراین جدا از ملت روس پدید آمد و قوت یافت. بنیان تاریخی‌ای وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد، بنابراین نتیجه‌گیری‌ها بر اساس تخیلات بود. مثلاً این که اوکراینی‌ها به ظاهر اصلاً اسلاو نیستند، یا برعکس، اوکراینی‌ها اسلاوهای حقیقی‌اند و روس‌ها و مسکویی‌ها نه. فرضیه‌های این چینی بیشتر و بیشتر با اهداف سیاسی به مثابه‌ی ابزار رقابت میان دولت‌های اروپایی به کار رفت.

از پایان قرن نوزدهم، قدرت‌های اتریش - مجارستان این موضوع را در تقابل با جنبش ملی لهستان و همچنین روحیه‌ی مسکوفیلی^{۳۱} در گالیسیا مطرح کردند. در سال‌های جنگ جهانی اول وین به شکل‌دهی به لژیون تفنگ‌داران داوطلب اوکراینی کمک کرد. مردم گالیسیا که با کیش ارتدکس و روسیه هم‌دل بودند، سرکوب‌های دشوار و خشونت‌باری را از سر گذراندند و به اردوگاه‌های کار اجباری تالرهوف و ترزین منتقل شدند.

پیش‌روی بیشتر رویدادها با فروپاشی امپراتوری‌های اروپایی، همچنین با جنگ داخلی شدیدی مرتبط است که در گستره‌ی وسیع امپراتوری روسیه سابق با مداخله خارجی درگرفت.

پس از انقلاب فوریه، در مارس ۱۹۱۷، شورای مرکزی^{۳۲} در کی‌یف ایجاد شد که ادعا می‌کرد عالی‌ترین نهاد صاحب قدرت است. این شورا در نوامبر ۱۹۱۷، در سومین نشست خود موجودیت جمهوری خلق اوکراین (UNR) در داخل روسیه را اعلام کرد.

^{۳۱} همانطور که از عنوان اصطلاح برمی‌آید، روحیه‌ی علاقه و گرایش وافر به مسکو و فرهنگ و تاریخ و سیاست آن را مسکوفیلیسم می‌نامیدند.

^{۳۲} Центральная рада شورای مرکزی که در آغاز انقلاب ۱۹۱۷ شکل گرفت و پس از یک سال منحل شد.

در دسامبر ۱۹۱۷، نمایندگان جمهوری خلق اوکراین به برست - لیتوسک آمدند که مذاکرات روسیه‌ی شوروی با آلمان و متحدانش در آن جریان داشت. در نشست دهم ژانویه ۱۹۱۸، رئیس هیئت اوکراینی یادداشتی درباره‌ی استقلال اوکراین قرائت کرد. سپس شورای مرکزی در چهارمین نشست خود اوکراین را مستقل اعلام کرد. مشخص بود که حاکمیت تازه برآمده، کوتاه‌مدت است. عملاً پس از چند هفته هیئت شورای مرکزی قرارداد جدایی با کشورهای بلوک آلمان را امضا کرد. آلمان و اتریش - مجارستان که در شرایط دشواری قرار داشتند به نان و مواد خام اوکراین نیازمند بودند. برای تأمین حجم بالای مرسولات، آن‌ها رضایت دادند نیروها و پرسنل نظامی خود را به جمهوری خلق اوکراین بفرستند. در واقع آن‌ها این موضوع را همزمان دستاویزی برای اشغال اوکراین قرار دادند.

برای کسانی که امروز اوکراین را زیر کنترل کامل خارجی قرار داده‌اند، یادآوری این نکته مفید است که در آن زمان، در سال ۱۹۱۸، چنین تصمیمی برای رژیم حاکم بر کی‌یف گشوده بود. با مشارکت مستقیم نیروهای اشغالگر، شورای مرکزی سرنگون شد و گتمان^{۳۳} اسکورپادسکی به قدرت رسید و دولت/اوکراین را که در واقع زیر حمایت آلمان بود به جای جمهوری خلق اوکراین معرفی کرد.

در نوامبر ۱۹۱۸ پس از رویدادهای انقلابی در آلمان و اتریش - مجارستان، اسکورپادسکی که حمایت سلاح‌ها و نیروهای آلمانی را از دست داده بود، مسیر دیگری در پیش گرفت و اعلام کرد که «اوکراین اولین دولتی خواهد بود که در زمینه‌ی تشکیل همه‌جانبه‌ی اتحاد فدراتیو سراسری روسیه اقدام می‌کند». اما به زودی رژیم دوباره تغییر کرد. دورانی تحت عنوان به‌اصطلاح دایرکتوری^{۳۴} فرا رسید.

پاییز ۱۹۱۸، ملی‌گراهای اوکراینی، شکل‌گیری جمهوری خلق غرب اوکراین را اعلام کردند و در ژانویه‌ی ۱۹۱۹، اتحاد آن با جمهوری خلق اوکراین را به رسمیت شناختند.

Гетман^{۳۳} لقبی که به فرد دارای مقام و منصب در سیستم زمامداری اوکراینی داده می‌شد.

Директория^{۳۴} بالاترین نهاد دولتی صاحب قدرت در جمهوری تازه تاسیس خلق اوکراین (۱۹۱۸-۱۹۲۰).

در جولای ۱۹۱۹، نیروهای لهستان بخش‌های اوکراینی را درهم شکستند، منطقه‌ی جمهوری خلق غرب اوکراین تحت حاکمیت لهستان درآمد.

در آوریل ۱۹۲۰، سیمون پتلیورا (یکی از قهرمانانی که به اوکراین امروزی تحمیل می‌کنند) به نام دایرکتوریای جمهوری خلق اوکراین، کنوانسیون‌های مخفی امضا کرد که به موجب این کنوانسیون‌ها در عوض حمایت نظامی، سرزمین‌های گالیسیا و وولینی غربی را به لهستان بخشید. در می ۱۹۲۰ طرفداران پتلیورا در کاروان واحدهای لهستانی وارد کی‌یف شدند اما نه برای مدتی طولانی. در نوامبر ۱۹۲۰، پس از آتش‌بس میان لهستان و روسیه‌ی شوروی باقیمانده‌های نیروهای پتلیورا تسلیم نیروهای لهستانی شدند.

نمونه‌ی جمهوری خلق اوکراین روشن می‌کند که چقدر انواع مختلف شکل‌گیری شبه‌دولت‌هایی که در فضای امپراتوری سابق روسیه در خلال جنگ داخلی و ناآرامی‌ها به وجود می‌آمدند، ناپایدار و بی‌ثبات بودند. ملی‌گراها می‌کوشیدند تا دولت‌های جداگانه‌ی خودشان را بسازند. رهبران جنبش سفید از روسیه‌ی تجزیه‌ناپذیر پشتیبانی می‌کردند. بسیاری از جمهوری‌هایی هم که طرفداران بلشویک‌ها بنیان نهاده بودند، خودشان را بیرون از روسیه تصور نمی‌کردند. در همان زمان به دلایل مختلف، رهبران حزب بلشویک گاهی اوقات آن‌ها را به معنای واقعی کلمه از مرزهای روسیه شوروی بیرون می‌رانند.

در آغاز سال ۱۹۱۸، جمهوری شوروی دونتسک - کریووی اعلام موجودیت کرد که با مسئله‌ی پیوستن به روسیه شوروی به مسکو مراجعه کرد و با امتناع مواجه شد. لنین با رهبران این جمهوری ملاقات کرد و از آن‌ها خواست که همچون بخشی از اوکراین شوروی عمل کنند. در ۱۵ مارس ۱۹۱۸، کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه مستقیماً تصمیم گرفت نمایندگانی را به کنگره‌ی شوراهای اوکراین، از حوزه‌ی دونتسک بفرستد و در آن کنگره «یک دولت برای کل اوکراین» ایجاد کند. قلمروهای جمهوری

شوروی دونتسک - کریواروژسکی^{۳۵} بعداً اساساً مناطق جنوب شرقی اوکراین را تشکیل دادند.

بر اساس معاهده‌ی ریگا در سال ۱۹۲۱ مابین جمهوری سوسیالیستی شورایی فدرال روسیه، جمهوری سوسیالیستی شورایی اوکراین و لهستان، سرزمین‌های غربی امپراتوری پیشین روسیه به لهستان واگذار شدند. در دوران مابین جنگ، حکومت لهستان، سیاست اسکان مجدد را فعالانه از سر گرفت و کوشید تا ترکیب قومیتی در «کرسی‌های شرقی» را تغییر دهد - در لهستان منطقه‌ی غرب اوکراین امروزی، بلاروس غربی و بخش‌هایی از لیتوانی را این‌گونه می‌نامیدند. لهستانی‌سازی خشنی آن‌جا رخ داد، فرهنگ محلی و سنت‌ها سرکوب شد. در ادامه در سال‌های جنگ جهانی دوم، جناح‌بندی‌های رادیکال ملی‌گرای اوکراینی این نکته را به مثابه‌ی بهانه‌ای برای ترور نه تنها مردم لهستان، که یهودیان و مردم روسیه نیز استفاده می‌کردند.

در سال ۱۹۲۲ با شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که از بنیان‌گذارانش جمهوری شورایی سوسیالیستی اوکراین بود، پس از بحث و گفتگوهای داغ میان رهبران بلشویک‌ها، برنامه‌ی لنین مبنی بر شکل‌گیری دولت متحد، به مثابه‌ی فدراسیون جمهوری‌های هم‌تراز محقق شد. در متن اعلامیه‌ی تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و سپس در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۴ قانون آزادی جمهوری‌ها در خروج از اتحاد تصویب شد. بدین ترتیب خطرناک‌ترین «بمب ساعتی» در بنیان امور دولتی ما جای گرفت. به محض ناپدیدشدن مکانیزم ایمنی در قالب نقش رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی، بمب منفجر شد و در نتیجه‌ی آن خود حزب هم از درون دچار گسست شد. «رژهی حاکمیت‌ها» آغاز شد. هشتم دسامبر ۱۹۹۱، تفاهم‌نامه‌ی بلاوژسکی^{۳۶} امضا شد که موضوع آن، دوستی

۳۵ Донецко-Криворожская советская республика جمهوری شوروی دونتسک - کریواروژسکایا تأسیس ۱۹۱۸. صفحه‌ی ویکی‌پدیای این جمهوری در سال ۲۰۱۴ به‌عنوان جمهوری خلق دونتسک تغییر نام داده است و هم اکنون نیز لحظه به لحظه پا به پای رویدادهای اوکراین، در حال تغییر است.

۳۶ Беловежское соглашение

دولت‌های مستقل بود و در آن اعلام شده بود که «اتحاد جماهیر شوروی به مثابه‌ی موضوع حقوق بین‌الملل و واقعیت ژئوپولیتیک، خود را از موجودیت ساقط می‌کند». در ضمن اوکراین منشور کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را که در ۱۹۹۳ تصویب شد، امضا و تصویب نمود.

در سال‌های دهه ۲۰ و ۳۰ سده‌ی گذشته، بلشویک‌ها فعالانه سیاست «بومی‌سازی» را پی گرفتند و در جمهوری شوروی اوکراین نیز اوکراینی‌سازی برقرار شد. در چارچوب این سیاست و با موافقت زمامداران شوروی، به‌طور سمبلیک، گروه‌شفسکی ۳۷ نایب رئیس پیشین شورای مرکزی حزب در اوکراین و یکی از ایدئولوگ‌های ملی‌گرای اوکراین که در دوره‌ی خودش از پشتیبانی اتریش - مجارستان بهره برده بود به اتحاد شوروی برگشت و به‌عنوان عضو آکادمی علوم برگزیده شد.

«بومی‌سازی» بی‌تردید نقش بزرگی در توسعه و تقویت فرهنگ، زبان و هویت اوکراین بازی کرد. علاوه بر این تحت مبارزه با اصطلاحاً شوونیزم ابرقدرت روسی، اوکراینی‌سازی به‌ویژه بر کسانی تحمیل می‌شد که خودشان را اوکراینی نمی‌دانستند. به‌ویژه سیاست ملی شوروی به‌جای یک ملت روس بزرگ، که ملتی واحد اما سه قسمتی‌ست و متشکل از روسیه‌ی بزرگ، روسیه‌ی کوچک و بلاروس در سطح دولتی‌ست، موقعیت سه ملت اسلاو جداگانه‌ی روس، اوکراین و بلاروس را تثبیت و تقویت کرد.

در سال ۱۹۳۹ سرزمین‌هایی که در گذشته به اشغال لهستان درآمده بودند به اتحاد جماهیر شوروی بازگردانده شدند. بخش اعظم آن‌ها به اوکراین شوروی الحاق شدند. در سال ۱۹۴۰ بخشی از بیسارابیا که در ۱۹۱۸ رومانی آن را اشغال کرده بود به همراه بوکاوینای شمالی به اوکراین الحاق شدند. در سال ۱۹۴۸ جزیره‌ی آزیمینی در دریای سیاه و همچنین در ۱۹۵۴، استان کریمه اتحاد جماهیر شوروی با نقض فاحش قوانین و هنجارهای حقوقی آن زمان به جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین الحاق شد. درباره‌ی سرنوشت روس کارپاتی که پس از فروپاشی اتریش - مجارستان به دست چک‌اسلوواکی افتاد جداگانه صحبت می‌کنم. بخش قابل توجهی از ساکنان محلی را

روسین‌ها^{۳۸} تشکیل می‌دادند. اکنون چه بسا بسیار اندک این موضوع را به یاد می‌آورند اما پس از آزادسازی زاکارپاتیه به دست نیروهای شوروی در کنگره‌ی جمعیت ارتدکس منطقه از این موضوع سخن گفته شد که روسیه‌ی کارپاتی بخشی از جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی روسیه شود و بی‌درنگ ذیل عنوان جمهوری کارپات - روسی به عضویت اتحاد جماهیر شوروی روسیه درآید اما این نظر مردم نادیده گرفته شد. در تابستان سال ۱۹۴۵ همان‌گونه که روزنامه‌ی پراودا نوشت: فرمان تاریخی اتحاد مجدد اوکراین زاکارپاتی «با سرزمین مادری قدیمی خود، اوکراین» اعلام گردید.

بدین ترتیب، اوکراین امروزی به تمامی و کاملاً فرزند دوران شوروی است. ما می‌دانیم و در خاطر داریم که به میزان بسیار قابل توجهی اوکراین به اعتبار روسیه‌ی تاریخی شکل گرفته و ساخته شده است. کافی است مقایسه کنیم و دریابیم کدام سرزمین‌ها در قرن هفدهم با دولت روسیه پیوند مجدد یافتند و اینکه جمهوری شوروی اوکراین با چه الحاقات و سرزمین‌هایی از ترکیب اتحاد شوروی بیرون رفت.

بلشویک‌ها با مردم روسیه چون مواد تمام‌ناشدنی برای آزمایش‌های اجتماعی رفتار می‌کردند. آن‌ها رؤیای یک انقلاب جهانی را در سر می‌پروراندند که به نظر آن‌ها تمامی دولت‌های ملی را به کلی از بین خواهد برد. بنابراین مرزها را خودسرانه قطع می‌کردند، هدیه‌های منطقه‌ای سخاوتمندانه‌ای پخش می‌کردند. درنهایت، اینکه رهبران بلشویک‌ها با چه چیزی هدایت می‌شدند که این‌طور کشور را تکه‌تکه می‌کردند، هیچ اهمیتی ندارد. می‌توان درباره‌ی جزئیات، پس‌زمینه و منطق همه‌ی تصمیمات بحث کرد. تنها یک نکته روشن است: روسیه حقیقتاً مورد اسرقت قرار گرفته بود.

حین نوشتن این مقاله به آرشیوهای سرّی تکیه نکردم بلکه به اسناد آشکاری تکیه کردم که حاوی حقایق شناخته شده است. رهبران اوکراین امروزی و حامیان خارجی آن‌ها ترجیح می‌دهند این حقایق را به خاطر نیاورند. در موارد مختلف در بحث بر سر هر موضوعی، بجا و بی‌جا از جمله در خارج از کشور، امروزه مرسوم است که

^{۳۸} گروهی از اسلاوهای شرقی که عمدتاً در غرب اوکراین، شرق اسلواکی، جنوب شرق لهستان، و شمال شرق مجارستان و شمال غرب رومانی ساکنند.

«جنایت‌های رژیم شوروی» را محکوم کنیم، از جمله در میان آن‌ها حتی رویدادهایی نام برده می‌شوند که نه حزب کمونیست اتحاد شوروی و نه اتحاد جماهیر شوروی و از همه مهم‌تر روسیه‌ی امروزی هیچ ارتباطی با آن‌ها ندارند. در عین حال، اقدامات بلشویک‌ها در زمینه‌ی جداکردن سرزمین‌های تاریخی روسیه از آن، یک عمل مجرمانه تلقی نمی‌شود؛ دلیلش هم مشخص است، چراکه این امر منجر به تضعیف روسیه شد و بدخواهان ما از این امر راضی هستند.

در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مرزهای میان جمهوری‌ها، به مثابه‌ی مرزهای دولتی در نظر گرفته نمی‌شد و تنها مشروط به چارچوب یک کشور واحد بودند که همه‌ی ویژگی‌های فدراسیون را داشتند و بسیار متمرکز بودند؛ و تکرار می‌کنم همه‌ی این‌ها به اعتبار نقش راه‌برنده‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. اما در سال ۱۹۹۱ تمام این مناطق و مهم‌تر از هر چیز مردمی که آن‌جا زندگی می‌کردند، ناگهان همه آن طرف مرز قرار گرفتند و در واقع از تاریخ وطنشان بریده شدند.

حال چه می‌شود گفت؟ همه چیز تغییر می‌کند. کشورها و جوامع هم همین‌طور. البته ممکن است بخشی از یک ملت واحد، در مسیر پیشرفت، به زور برخی دلایل و شرایط تاریخی در لحظه‌ای مشخص ناگهان حس کند ملیت دیگری دارد. چگونه باید با این موضوع مواجه شد؟ پاسخ می‌تواند تنها یک چیز باشد: با احترام!

می‌خواهید یک دولت مخصوص خود بسازید؟ بفرمایید! اما بر اساس کدام شرایط؟ این‌جا ارزش‌بایی‌ای را یادآوری می‌کنم که آ. ساجاک، نخستین شهردار سنت پترزبورگ و یکی از بهترین فعالان سیاسی روسیه‌ی نوین زمانی ارائه کرد. او در مقام یک وکیل بسیار حرفه‌ای معتقد بود که هر تصمیمی باید مشروع باشد و به همین دلیل در سال ۱۹۹۲ این نظر را بیان کرد: جمهوری‌های مؤسس اتحادیه پس از آن‌که خودشان معاهده‌ی ۱۹۲۲ را لغو کردند، باید به مرزهایی برگردند که ذیل اتحاد جماهیر شوروی در آن چارچوب‌ها جای داشتند. مابقی دستاوردهای منطقه‌ای موضوع مباحثه و گفتگو خواهند بود؛ چراکه پایه و اساس آن‌ها ملغی گردیده است.

به عبارت دیگر، با همان چیزی بروید که با آن آمدید. دشوار بتوان با چنین منطقی سر ناسازگاری داشت. تنها یک نکته را می‌افزایم، همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم

بلشویک‌ها ترسیم مجدد مرزها را پیش از ایجاد اتحاد آغاز کردند و همه‌ی دستکاری‌ها و اعمال نفوذها در مناطق را با نادیده‌گرفتن نظر مردم و سر خود انجام می‌دادند.

فدراسیون روسیه واقعیات ژئوپولیتیک جدید را به رسمیت شناخته است. و نه تنها به رسمیت شناخته که بسیار کوشیده تا اوکراین به مثابه‌ی کشوری مستقل شکل بگیرد. در سال‌های سخت دهه‌ی نود و در هزاره‌ی جدید ما حمایت بی‌دریغی به اوکراین روانه داشتیم. در کی‌یف حساب و کتاب سیاسی خودشان را دارند اما در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۳ تنها به اعتبار قیمت پایین گاز، اوکراین برای بودجه‌اش بیش از ۸۲ میلیارد دلار ذخیره کرد و با این همه، امروز عملاً به ۱,۵ میلیارد دلار پرداختی روسیه بابت ترانزیت گاز به اروپا «چسبیده است». با این حال در صورت حفظ روابط اقتصادی بین کشورهای ما، تأثیر مثبتی که عاید اوکراین می‌شد ده‌ها میلیارد دلار بود.

اوکراین و روسیه برای دهه‌ها و قرن‌ها، یک سیستم اقتصادی واحد در حال توسعه بوده‌اند. عمق همکاری‌ای که ما ۳۰ سال پیش داشتیم می‌توانست امروز باعث رشک کشورهای اتحادیه‌ی اروپا باشد. ما شرکای ذاتی و مکمل اقتصادی یکدیگر هستیم. چنین روابط متقابل نزدیکی می‌تواند مزیت‌های رقابتی را بالا ببرد و پتانسیل هر دو کشور را افزایش دهد.

و این امر برای اوکراین با اهمیت و ارزشمند بود چراکه شامل زیرساخت‌های قدرتمند، سیستم حمل‌ونقل گاز، کشتی‌سازی پیشرفته، ساخت هواپیما، ساخت موشک، ساخت ابزار، دانشکده‌های علمی، طراحی و مهندسی در سطح جهانی بود. با دریافت چنین میراثی، رهبران اوکراین با اعلام استقلال، قول دادند که اقتصاد اوکراین به یکی از پیشروها تبدیل خواهد شد و استاندارد زندگی مردم یکی از بالاترین‌ها در اروپا خواهد بود.

امروز غول‌های صنعتی با فناوری پیشرفته که زمانی هم اوکراین و هم کل کشور به آن‌ها افتخار می‌کردند، در کنار آن‌ها قرار دارند. طی ۱۰ سال گذشته، تولید محصولات مهندسی ۴۲ درصد کاهش یافته است. مقیاس صنعتی‌زدایی و به‌طور کلی تخریب اقتصاد در شاخصی مانند تولید برق قابل مشاهده است که طی ۳۰ سال در اوکراین تقریباً به نصف کاهش یافته است. در نهایت، طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول در

سال ۲۰۱۹ حتی قبل از همه‌گیری ویروس کرونا تولید ناخالص داخلی سرانه اوکراین کمتر از ۴۰۰۰ دلار بود. این رقم پایین‌تر از جمهوری آلبانی، جمهوری مولداوی و کوزوو به رسمیت شناخته نشده است. اوکراین اکنون فقیرترین کشور اروپاست.

چه کسی مقصر است؟ نکنند مردم اوکراین مقصرند؟ البته که نه. این دقیقاً مقامات اوکراینی‌اند که دستاوردهای نسل‌های بسیاری را به دست باد سپرده و هدر داده‌اند. ما می‌دانیم که ملت اوکراین چقدر سخت‌کوش و مستعدند. این ملت می‌تواند با پایداری و مقاومت به موفقیت‌ها و نتایج دلخواهش برسد. این کیفیت‌ها، مانند گشاده‌رویی، خوش‌بینی طبیعی و مهمان‌نوازی از بین نرفته‌اند. احساسات میلیون‌ها انسان مانند گذشته مانده است؛ انسان‌هایی که به روسیه نه حس خوب که عشقی بزرگ دارند. همان‌طور که ما نیز به اوکراین این احساس را داریم.

تا سال ۲۰۱۴ صدها توافق‌نامه و پروژه‌ی مشترک برای توسعه‌ی اقتصاد، روابط تجاری و فرهنگی، تقویت امنیت و حل مشکلات مشترک اجتماعی و زیست محیطی کار کردیم. آن‌ها منافع ملموسی را برای مردم به ارمغان آوردند - هم در روسیه و هم در اوکراین. این همان چیزی است که ما همچون مهم‌ترین مؤلفه در نظر گرفتیم و به همین دلیل است که ما با همه، تأکید می‌کنم، با همه‌ی رهبران اوکراین تعامل مفیدی داشتیم.

حتی پس از رویدادهای مشهور در کی‌یف در سال ۲۰۱۴ من به دولت روسیه دستور دادم تا به گزینه‌هایی برای تماس از طریق وزارتخانه‌ها و ادارات مربوطه در زمینه‌ی حفظ و حمایت از روابط اقتصادی ما و اوکراین فکر کند. با این حال، هیچ تمایل متقابلی از سوی اوکراین وجود نداشت و تاکنون نیز وجود نداشته است. با وجود این، روسیه همچنان یکی از سه شریک تجاری برتر اوکراین است و صدها هزار اوکراینی برای کار به ما مراجعه می‌کنند و با مهمان‌نوازی و حمایت از آن‌ها استقبال می‌شود اما عبارت «کشور متجاوز» سهم ما می‌شود.

زمانی که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید، بسیاری خواه در روسیه خواه در اوکراین خالصانه باور داشتند که روابط فرهنگی، معنوی، اقتصادی ما بی‌تردید حفظ خواهند شد و ملت در اصل و اساس خود همواره در هسته‌ی مرکزی، احساس یگانگی داشتند

و تصور می‌کردند یکتا و واحد باقی خواهند ماند. اما رویدادها ابتدا به صورت تدریجی و به مرور و سپس تندتر و تندتر شروع به پیشروی در مسیر دیگری کردند. در واقع نخبگان اوکراینی تصمیم گرفتند استقلال کشور خود را از طریق نفی گذشته‌ی آن برسانند، درباره‌ی همه‌چیز به جز مسئله‌ی مرزها. شروع به اسطوره‌سازی و بازنویسی تاریخ کردند، تمام چیزهایی را که ما را با هم یگانه می‌کند، از تاریخ بیرون کشیدند و درباره‌ی دورانی که اوکراین بخشی از امپراتوری روسیه و اتحاد جماهیر شوروی بود به گونه‌ای حرف می‌زنند که اوکراین را در اشغال امپراتوری و اتحاد جماهیر نشان بدهند. تراژدی مشترک برای ما در پروژه‌ی اشتراکی‌سازی، قحطی سال‌های ۳۰ بود که به‌عنوان نسل‌کشی مردم اوکراین معرفی می‌شود.

رادیکال‌ها و نئونازی‌ها آشکارا و بیشتر و بیشتر با جسارت جاه‌طلبی‌های خود را بیان می‌کردند. مقامات رسمی و الیگارش‌های محلی که با سرقت از مردم اوکراین اموال دزدیده شده را در بانک‌های غربی نگهداری می‌کنند و آماده‌ی فروش مادر- وطن خود برای حفظ سرمایه خود هستند، مورد اغوای رادیکال‌ها و نئونازی‌ها قرار گرفتند. به این موارد باید ضعف مزمن نهادهای دولتی و همین‌طور تابعیت از اراده‌ی ژئوپلیتیک دیگران به صورت خودخواسته را نیز افزود.

اجازه دهید به شما یادآوری کنم که مدت‌ها قبل، بسیار قبل از سال ۲۰۱۴ ایالات متحده و کشورهای اتحادیه‌ی اروپا به‌طور سیستماتیک و مداوم اوکراین را تحت فشار قرار می‌دادند تا همکاری اقتصادی با روسیه را کم و محدود کند. ما به‌عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری و اقتصادی اوکراین پیشنهاد دادیم که مشکلات در حال بروز در قالب اوکراین - روسیه - اتحادیه‌ی اروپا مورد بحث قرار گیرد. اما هربار به ما می‌گفتند به روسیه ارتباطی ندارد. می‌گفتند موضوع فقط به اتحادیه‌ی اروپا و اوکراین مربوط می‌شود. کشورهای غربی بالفعل پیشنهادهای مکرر روسیه برای گفتگو را رد می‌کردند. قدم به قدم اوکراین به یک بازی ژئوپلیتیک خطرناک کشیده شد که هدف آن تبدیل اوکراین به سدی میان اروپا و روسیه و پایگاهی علیه روسیه بود. ناگزیر زمانی فرا رسید که مفهوم «اوکراین، روسیه نیست» دیگر به دردشان نمی‌خورد؛ به همین

دلیل شکل‌دهی به مفهوم «ضد روسیه» برایشان ضرورت یافت که البته ما هرگز با آن کنار نخواهیم آمد.

سفارش‌دهندگان این پروژه، دستکاری‌ها و تاریخ‌سازی‌های قدیمی ایدئولوگ‌های لهستانی - اتریشی مبنی بر ایجاد «روسیه‌ی ضد مسکویی» را به‌عنوان مبنا در نظر گرفتند. نیازی به فریب کسی نیست که بگویند مثلاً این کار به نفع مردم اوکراین انجام می‌شود [یعنی قطعاً به نفع مردم اوکراین نیست. م]. کشورهای مشترک‌المنافع لیتوانی - لهستان هرگز به فرهنگ اوکراین نیاز نداشتند، چه رسد به خودمختاری کازاک‌ها. در اتریش - مجارستان، سرزمین‌های تاریخی روسی بی‌رحمانه مورد استثمار قرار گرفتند و فقیرترین آن‌ها باقی ماندند. نازی‌ها که همدستانشان افراد خارج شده از ارتش شورشی اوکراین بودند، به اوکراین نیاز نداشتند بلکه به فضای زندگی و بردگان برای اربابان آریایی نیاز داشتند.

در فوریه‌ی ۲۰۱۴ نیز به منافع مردم اوکراین فکر نمی‌شد. نارضایتی موجه مردم که ناشی از حادثه‌ترین مشکلات اجتماعی - اقتصادی، اشتباهات و اقدامات ناهماهنگ مقامات وقت بود، صرفاً بدبینانه در نظر گرفته شد. کشورهای غربی مستقیماً در امور داخلی اوکراین مداخله کردند و از کودتا حمایت کردند. گروه‌های ملی‌گرای رادیکال نقش تهییج‌کننده داشتند. شعارها، ایدئولوژی آن‌ها، روسوفوبیای^{۳۹} تهاجمی آشکارشان از بسیاری جهات سیاست دولت در اوکراین را روشن می‌کرد.

هر چیزی که ما را متحد می‌کرد و هنوز هم ما را به هم نزدیک می‌کند مورد حمله قرار گرفت. اول از همه، زبان روسی. بگذارید یادآوری کنم که مقامات جدید «میدان» اول از همه سعی کردند قانون سیاست زبان دولتی را لغو کنند. سپس قانون «تصفیه‌ی قدرت» بود، قانون آموزش که عملاً زبان روسی را از روند آموزشی خط زد، از آن جمله‌اند.

و سرانجام در ماه می سال جاری، رئیس‌جمهور فعلی لایحه‌ای را در مورد «مردم بومی» به شورای مرکزی ارائه کرد. آن‌ها فقط کسانی را به رسمیت می‌شناسند که یک

^{۳۹} Россофобия فوبیای روسیه، روسیه‌ترسی، اصطلاحی است که به وضعیت ترس از روسیه

اقلیت قومی را تشکیل می‌دهند و تحصیلات دولتی در بیرون مرزهای اوکراین ندارند. قانون تصویب شد. بذره‌های جدید اختلاف کاشته شده است. و این در کشوری است - همان‌طور که قبلاً اشاره کردم - که از نظر ترکیب سرزمینی، ملی، ترکیب زبانی در بستر تاریخ، شکل‌گیری بسیار پیچیده‌ای داشته است.

ممکن است چنین استدلالی مطرح شود: از آنجایی که شما درباره‌ی یک ملت بزرگ، یک قوم سه‌گانه صحبت می‌کنید، پس چه فرقی می‌کند که مردم خود را به کدام ملیت نسبت بدهند - روس‌ها، اوکراینی‌ها یا بلاروسی‌ها. من کاملاً با این موافقم. به‌ویژه درباره‌ی تعریف ملیت در خانواده‌های مختلط؛ این حق هر فردی است که در انتخاب خود آزاد باشد.

اما واقعیت این است که امروز در اوکراین وضعیت کاملاً متفاوت است، چرا که ما در مورد تغییر هویت اجباری در آن‌جا صحبت می‌کنیم و نفرت‌انگیزترین چیز این است که روس‌ها در اوکراین مجبورند نه تنها از ریشه‌های خود، از نسل‌های اجدادی خود چشم‌پوشی کنند بلکه حتی باید باور کنند که روسیه دشمن آن‌هاست. اغراق نیست اگر بگوییم که مسیر همسان‌سازی اجباری، به سوی تشکیل یک دولت اوکراینی خالص از نظر قومیتی، تجاوز به روسیه است و از نظر پیامدهایش، با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی علیه ما قابل مقایسه است. در نتیجه‌ی چنین شکاف مصنوعی و خشنی بین روس‌ها و اوکراینی‌ها، ملت روس در کل ممکن است صدها هزار یا حتی تا میلیون‌ها نفر کاهش پیدا کند.

آن‌ها به وحدت معنوی ما هم ضربه زدند. همان‌طور که در زمان شاهزاده‌ی کبیر لیتوانی، آن‌ها حدود اختیارات کلیسا را محدود کردند. مقامات سکولار کاملاً علنی به دنبال تحقق اهداف سیاسی‌شان، به شدت در زندگی کلیسا دخالت کردند و مسائل را به انشقاق، تصرف کلیساها و ضرب و شتم کشیشان و راهبان کشاندند. حتی خودمختاری گسترده‌ی کلیسای ارتدکس اوکراین، در عین حفظ وحدت معنوی با کلیسای ارتدکس مسکو، قاطعانه دیگر آن‌ها را راضی نمی‌کند. آن‌ها باید به هر قیمتی شده این نماد چند صدساله‌ی خویشاوندی ما را از برابر دیدگان همگان نابود کنند.

من فکر می‌کنم طبیعی است که نمایندگان اوکراین بارها و بارها به قطعنامه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل درباره‌ی محکومیت نازیسم رأی منفی دهند. راهپیمایی‌ها و گردهمایی‌های فراوان به افتخار جنایتکاران جنگی تشکیلات SS تحت حمایت مقامات رسمی برگزار می‌شود. مازپا، که به همه‌ی اطرافیانش خیانت کرد، پتلیورا، که از زمین‌های اوکراین برای حمایت نظامی لهستان هزینه کرد، و باندرا، که با نازی‌ها همکاری کرد، در ردیف قهرمانان ملی قرار می‌گیرند. آن‌ها هر کاری می‌کنند تا نام میهن‌پرستان و برنده‌ی واقعی را که همیشه در اوکراین به آن‌ها افتخار کرده‌اند از حافظه‌ی نسل‌های جوان پاک کنند.

برای اوکراینی‌هایی که در صفوف ارتش سرخ، در دسته‌های پارتیزانی جنگیدند، جنگ بزرگ میهنی دقیقاً جنگ میهنی بود، زیرا آن‌ها از خانه‌ی خود، وطن مشترک بزرگ خود دفاع کردند. بیش از دو هزار تن از ایشان، قهرمانان اتحاد جماهیر شوروی شدند. در میان آن‌ها خلبان افسانه‌ای ایوان نیکیتوویچ کوژدوب، تک‌تیرانداز نترس، مدافع اودسا و سواستوپل لیودمیلا میخایلوونا پاولیچنکو، فرماندهی پارتیزان شجاع سیدور آرتمیوویچ کوپاک هستند. این نسل خم‌نشدنی و شکست‌ناپذیر جنگیدند، جانشان را برای آینده‌ی ما و برای ما دادند. فراموش کردن شاهکار آن‌ها به معنای خیانت به پدربزرگ‌ها، مادران و پدران خودمان است.

پروژه «ضد روسیه» را میلیون‌ها تن از ساکنان اوکراین رد کردند. ساکنان کریمه و سواستوپل انتخاب تاریخی خود را انجام داده‌اند و مردم جنوب شرق به طور مسالمت‌آمیز سعی کردند از موقعیت خود دفاع کنند اما همه‌ی آن‌ها از جمله کودکان به خاطر این موضوع در فهرست جدایی‌طلبان و تروریست‌ها ثبت شده‌اند. آن‌ها را تهدید به پاکسازی قومی و استفاده از نیروی نظامی کردند و ساکنان دونتسک، لوهانسک برای محافظت از خانه، زبان و زندگی خود سلاح به دست گرفتند. پس از قتل‌عام‌هایی که در شهرهای اوکراین رخ داد، پس از وحشت و تراژدی ۲ مه ۲۰۱۴ در اودسا، جایی که

نئونازی‌های اوکراینی مردم را زنده زنده سوزاندند و خاتین ۴۰ جدیدی را به صحنه بردند؛ مگر انتخاب دیگری - به جز اسلحه به دست گرفتن - برای مردم مانده بود؟ پیروان باندرا آماده بودند که همان قتل‌عام را در کریمه، سواستوپل، دونتسک و لوگانسک انجام دهند. آن‌ها هنوز هم چنین طرح‌هایی را رها نمی‌کنند. آن‌ها منتظرند زمانش برسد اما وقتش که برسد، معطل نخواهند کرد.

کودتا و اقدامات بعدی مقامات کی‌یف ناگزیر باعث رویارویی و جنگ داخلی شد. به گفته‌ی کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، تعداد کل قربانیان درگیری در دونباس از ۱۳ هزار نفر فراتر رفته است. در میان آن‌ها افراد مسن و کودکان هستند. خسارات وحشتناک و جبران ناپذیر است.

روسیه تمام تلاش خود را برای توقف برادرکشی انجام داد. توافقنامه‌های مینسک با هدف حل‌وفصل مسالمت‌آمیز مناقشه در دونباس امضا شد. من متقاعد شده‌ام که آن‌ها هنوز هیچ جایگزینی ندارند. در هر صورت، هیچ‌کس امضاهای خود را چه بر اساس «بسته‌ی تدابیر» مینسک و چه بر اساس اظهارات مربوطه‌ی رهبران کشورهای «هیئت نرماندی»^{۴۱} پس نگرفته است. هیچ‌کس بازنگری قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد مصوب ۱۷ فوریه ۲۰۱۵ را آغاز نکرد.

در جریان مذاکرات رسمی به‌ویژه پس از «خروج» شرکای غربی، نمایندگان اوکراین به طور دوره‌ای «تعهد کامل» خود را به توافق‌نامه‌های مینسک اعلام می‌کنند اما در واقع با موضع «غیرقابل قبول» خود پیش می‌روند. آن‌ها قصد ندارند به‌طور جدی درباره‌ی وضعیت ویژه‌ی دونباس یا تضمین مردم ساکن این‌جا بحث کنند. آن‌ها ترجیح می‌دهند تصویر «قربانی تهاجم خارجی» را برساخته و روسوفوبیا را به‌عنوان ابزار سوء استفاده

^{۴۰} خاتین نام روستایی در ۵۵ کیلومتری مینسک در بلاروس است که در مارس ۱۹۴۳ تقریباً تمامی سکنه‌ی این روستا به تلافی حمله‌ی پارتیزان‌های شوروی به دست نیروهای آلمانی قتل‌عام شدند. این گردان که مسئولیت قتل‌عام را بر عهده داشتند از سوی اس اس حمایت می‌شد.

^{۴۱} گروه متشکل از چهار دولت روسیه، اوکراین، فرانسه و آلمان که برای حل و فصل صلح‌آمیز مناقشات شرق اوکراین به وجود آمد.

قوت بخشند. اقدامات تحریک‌آمیز خونین در دونباس ترتیب می‌دهند. در یک کلام، به هر طریقی توجه حامیان و مالکان خارجی را به خود جلب می‌کنند. بر اساس همه‌ی این گزاره‌ها من بیشتر و بیشتر در این باره متقاعد می‌شوم که: خیلی ساده است؛ کی‌یف اصلاً به دونباس نیازی ندارد. چرا؟ زیرا نخست ساکنان این مناطق هرگز دستوراتی را که آن‌ها تلاش می‌کردند و هنوز می‌خواهند با زور، محاصره، تهدید بر ایشان تحمیل کنند، نخواهند پذیرفت. و دیگر، نتایج هر دو تفاهم‌نامه‌ی مینسک-۱ و مینسک-۲ که فرصتی واقعی برای بازگرداندن صلح‌آمیز تمامیت ارضی اوکراین با توافق مستقیم^{۴۲} DPR و^{۴۳} LPR از طریق روسیه، آلمان و فرانسه می‌دهد، با منطق کل پروژه‌ی «ضد روسیه» در تضاد است. این پروژه فقط می‌تواند به واسطه‌ی پرورش مداوم تصویر دشمن داخلی و خارجی سرپا بند شود و اضافه می‌کنم تحت حمایت و کنترل قدرتهای غربی سرپا مانده است.

در عمل چه اتفاقی می‌افتد. پیش از هرچیز، این خود، ایجاد فضای ترس در جامعه‌ی اوکراین، ادبیات کلامی تهاجمی، زیاده‌خواهی نئونازیست‌ها و نظامی‌سازی کشور است. در کنار این‌ها، نه فقط وابستگی کامل، بلکه کنترل مستقیم خارجی نیز هست؛ از جمله نظارت مستشاران خارجی بر مقامات اوکراین، سرویس‌های ویژه و نیروهای مسلح، «توسعه» نظامی قلمرو اوکراین و استقرار زیرساخت‌های ناتو. تصادفی نیست که قانون رسوایی فوق‌الذکر درباره‌ی «مردم بومی» تحت پوشش رزمایش‌های بزرگ ناتو در اوکراین به تصویب رسید.

تحت همین پوشش، جذب بقایای اقتصاد اوکراین، بهره برداری از منابع طبیعی آن در حال انجام است. فروش زمین‌های کشاورزی دور از چشم نمانده و معلوم است چه کسی آن‌ها را خریداری خواهد کرد. بله، گاه‌گاه منابع مالی و وام به اوکراین تخصیص داده می‌شود اما تحت شرایط و منافع خود، با ترجیحات و مزایای شرکت‌های غربی. به‌هرحال، چه کسی این بدهی‌ها را پرداخت می‌کند؟ به نظر می‌رسد که بازپرداخت این

۴۲ جمهوری خلق دونتسک.

۴۳ جمهوری خلق لوہانسک.

وام‌ها نه تنها باید نسل فعلی اوکراینی‌ها، بلکه فرزندان، نوه‌ها و احتمالاً نبره‌های آن‌ها را مشغول سازد.

طراحان غربی پروژه «ضد روسیه» سیستم سیاسی اوکراین را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که رؤسای جمهور، معاونان و وزرا تغییر کنند اما جهت‌گیری به سمت تفرقه‌افکنی میان اوکراین و روسیه و دشمنی با آن بدون تغییر باقی می‌ماند. شعار اصلی رئیس‌جمهور پیش از انتخابات دستیابی به صلح بود. او بر این اساس به قدرت رسید. وعده‌ها دروغ بود. هیچ‌چیز تغییر نکرد و از جهاتی وضعیت در اوکراین و اطراف دونباس نیز بدتر شده است.

در پروژه «ضد روسیه» جایی برای اوکراین مستقل و همچنین برای نیروهای سیاسی در تلاش برای دفاع از استقلال واقعی آن وجود ندارد. کسانی که درباره‌ی آشتی در جامعه‌ی اوکراین و یافتن راهی برای خروج از بن‌بست پیش‌آمده گفتگو می‌کنند، به‌عنوان عوامل «هودار روسیه» شناخته می‌شوند.

تکرار می‌کنم، برای بسیاری در اوکراین، پروژه «ضد روسیه» به‌سادگی غیرقابل قبول است و میلیون‌ها نفر از این قبیل هستند. اما اجازه ندارند سرشان را بلند کنند. آن‌ها عملاً از فرصت قانونی دفاع از دیدگاه خود محروم شده‌اند. آن‌ها مرعوب شده‌اند، به زیرزمین رانده می‌شوند. برای باورها، برای گفتار، برای بیان آشکار موضع خود، نه تنها مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند بلکه کشته می‌شوند و قاتلان معمولاً بدون مجازات می‌مانند.

اکنون فقط کسانی میهن‌پرستان «واقعی» اوکراین شناخته می‌شوند که از روسیه متنفر باشند. علاوه بر این ما دریافته‌ایم، کل دولت اوکراین تصمیم دارد در آینده صرفاً بر اساس این ایده ساخته شود. نفرت و تلخی - تاریخ جهان بیش از یک بار این را ثابت کرده است - که پایه بسیار متزلزلی برای حاکمیت است و انباشته از خطرات و ریسک‌های جدی و عواقب شدید است.

ما تمام ترفندهای مرتبط با پروژه‌ی «ضد روسیه» را می‌فهمیم. ما هرگز اجازه نخواهیم داد که سرزمین‌های تاریخی ما و افراد نزدیک به ما که در آن‌جا زندگی

می‌کنند علیه روسیه استفاده شوند و به کسانی که چنین تلاشی می‌کنند، می‌خواهیم بگوییم که با این روش فقط کشورشان را نابود خواهند کرد.

مقامات فعلی در اوکراین دوست دارند به تجربه‌ی غربی رجوع کنند و آن را به‌عنوان یک الگو در نظر بگیرند. می‌گویند ببینید اتریش و آلمان، آمریکا و کانادا چگونه در کنار هم زندگی می‌کنند. از نظر ترکیب قومی، فرهنگ، در حقیقت با یک زبان، دولت‌های مستقل، با منافع مختص خود، با سیاست خارجی خود باقی مانده‌اند. اما این مانع نزدیک‌ترین ادغام یا روابط متحدانه آن‌ها نمی‌شود. آن‌ها مرزهای بسیار مشروط و شفافی دارند و شهروندان با عبور از آن‌ها احساس می‌کنند که همچنان در خانه‌ی خود هستند. آن‌ها خانواده تشکیل می‌دهند، مطالعه می‌کنند، کار می‌کنند، تجارت می‌کنند؛ درست مانند میلیون‌ها بومی اوکراین که اکنون در روسیه زندگی می‌کنند. آن‌ها برای ما خودی‌اند، از خانواده‌ی ما هستند.

روسیه آماده‌ی مذاکره با اوکراین و گفت‌وگو درباره‌ی دشوارترین مسائل است. اما برای ما مهم است که شریک ما از منافع ملی خود دفاع کند و به دیگران خدمت نکند و ابزاری در دست دیگران برای مبارزه با ما نباشد. ما به زبان و سنت‌های اوکراینی احترام می‌گذاریم. به تمایل اوکراینی‌ها برای اینکه دولت خود را آزاد، امن و مرفه ببینند ارج می‌نهیم.

من متقاعد شده‌ام که حاکمیت واقعی اوکراین واقعاً در مشارکت با روسیه امکان‌پذیر است. پیوندهای معنوی، انسانی و تمدنی ما قرن‌هاست که شکل گرفته است و به سرچشمه‌های یگانه‌ای برمی‌گردد که با تجربیات، دستاوردها و پیروزی‌های مشترک شکل گرفته و بسط یافته است. خویشاوندی ما از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این در قلب‌ها، در خاطره‌ی مردمی است که در روسیه‌ی امروزی و اوکراین امروزی زندگی می‌کنند. در پیوندهای خونی که میلیون‌ها خانواده‌ی ما را متحد می‌کنند. ما با هم همیشه چندین برابر قوی‌تر و موفق‌تر بوده‌ایم و خواهیم بود. چراکه بالاخره ما یک ملتیم.

گرچه این حرف‌ها را برخی با خصومت برداشت می‌کنند. حرف را می‌توان به هر شکلی تفسیر کرد اما بسیاری از مردم صدای من را خواهند شنید. من یک چیز

می‌خواهم بگویم: روسیه هرگز «ضد اوکراین» نبوده و نخواهد بود و چگونه بودن اوکراین به تصمیم شهروندان خودش بستگی دارد.

و. پوتین

ناسیونالیسم قومی

گفت‌وگو با آندریاس کاپلر

ولادیمیر پوتین بر این باور است که روس‌ها و اوکراینی‌ها یک ملت واحدند. درباره‌ی این‌که این نظریه چه مشکلی دارد و رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه درباره‌ی چه چیزی در کشور خودش سکوت کرده است، دویچه‌وله با تاریخ‌دان اتریشی آندریاس کاپلر گفتگو کرده است.

آندریاس کاپلر بر این باور است که مقاله‌ی ولادیمیر پوتین درباره‌ی روس‌ها و اوکراینی‌ها یک مقاله‌ی ساده از سری مقالاتی نیست که پرزیدنت پوتین در زمینه‌ی موضوعات مختلف تاریخی می‌نویسد. آندریاس کاپلر تاریخ‌دان سوئیسی و اتریشی، استاد پیشین دانشگاه وین، یکی از متخصصان آلمانی‌زبان در حوزه‌ی تاریخ اوکراین، مؤلف کتاب «برادران نابرابر»، درباره‌ی روابط روس‌ها و اوکراینی‌ها از سده‌های میانه تا روزگار ماست. در مصاحبه‌ی دویچه‌وله کاپلر توضیح داد که رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه درباره‌ی چه موضوعی سکوت می‌کند و چرا مقاله‌ی او تهدیدی برای اوکراین و نه فقط برای اوکراین است.

خبرنگار: اخیراً ولادیمیر پوتین، بیشتر مطالبی در زمینه‌ی موضوعات تاریخی می‌نویسد. شما در جایگاه متخصص حرفه‌ای چگونه کار پوتین را در جایگاه دوستدار تاریخ ارزیابی می‌کنید؟

کاپلر: البته که او خودش این مقاله را نوشته است، تاریخ‌دانان وفادار به رژیم به او کمک کرده‌اند. اینکه پرزیدنت هر بار دوباره و دوباره مستقیم و با اتوریته درباره‌ی مسائل مجادله‌برانگیز تاریخ روسیه و شرق اروپا صحبت می‌کند مرا عصبانی می‌کند. موضوع این است که در ادامه این بیانات او در تیراژ بالا دست‌به‌دست شده و با دقت مطالعه می‌شوند.

این موضوع به شدت مرا به یاد دوران شوروی و استالین می‌اندازد با کتابش تحت عنوان « تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد بلشویک‌ها ۴۴ » که نه تنها در اتحاد جماهیر شوروی بلکه در کشورهای اروپای شرقی نیز خواندن این کتابچه‌ی راهنما اجباری شده بود. من قاطعانه مخالف مقایسه‌ی پوتین با استالین هستم اما شباهت ویژه‌ای در این جا وجود دارد. برای من، به‌عنوان یک تاریخ‌دان، زمانی که رئیس یک دولت نگاهی اجباری به تاریخ را به شهروندان تحمیل می‌کند، بی‌سابقه است.

این نخستین مقاله‌ای است که پوتین در آن به تفصیل درباره‌ی اوکراین می‌نویسد. اگر آن را با مطالب پیشین او مقایسه کنیم، چه چیزی تغییر کرده است؟

نخستین بار است که همه‌ی چیزهایی که پیش‌تر گفته بود را یک‌جا گرد آورده است. اما او رادیکال‌تر شده است. در مقاله‌ی پوتین چندین بار مستقیماً اوکراین را تهدید به دخالت روسیه می‌کند و آن را از دیدگاه تاریخی توجیه می‌کند. در این مقاله مؤلفه‌های قومی بسیار مهمی را به ناسیونالیسم امپریالیستی‌ای اضافه کرده است که همیشه در ذاتش بود.

این به‌ویژه خطرناک است چراکه با ادعای روسیه مبنی بر دفاع از تمامی اقلیت‌های روس‌زبان در جمهوری‌های سابق شوروی در پیوند است. این دکترین «جهان روسی» - اگر کمی جدلی صحبت کنم - کمی مرا یاد سیاست آلمان در زمینه‌ی اقلیت‌های آلمانی در اروپای مرکزی و شرقی در دوران مابین جنگ‌ها با پیامدهای مرگبارش می‌اندازد.

- منظورتان چیست؟ چه تشابهاتی وجود دارد؟

- تشابه در آن‌جاست که آلمان از اقلیت‌های آلمانی‌زبان خودش، برای نمونه در چک و اسلواکی و لهستان در راستای سیاست توسعه بهره می‌برد؛ نخست در دوران جمهوری وایمار و سپس در سطحی گسترده در دوران ناسیونال سوسیالیست‌ها.

موضوع حساسی است، به همین دلیل خواهش می‌کنم توضیح دهید. شما روسیه‌ی پوتین را با آلمان نازی مقایسه نمی‌کنید، اما نسبت به روندی جدید هشدار می‌دهید؟

ناسیونالیسم قومی خطرناک است. کلیه‌ی ناسیونالیسم‌های دارای اتهام قومی به‌ویژه خطرناک و تهاجمی‌اند.

این بدین معناست که ممکن است جنگ شود؟ و این را از حرف‌های پوتین در آن مقاله می‌شود فهمید؟

- ترجیح می‌دادم اینقدر دور نروم اما او واقعاً در برخی از بیاناتش، چنان در مقیاس گسترده تهدید می‌کند که می‌تواند به تهدید جنگی نیز تعبیر شود. برای نمونه او می‌نویسد «ما هرگز اجازه نخواهیم داد که قلمروهای تاریخی ما و مردمان نزدیک به ما که آن‌جا زندگی می‌کنند علیه روسیه مورد استفاده قرار گیرند». این تهدیدی مستقیم برای اوکراین و همزمان غرب است.

همچنین نقل قول مهم دیگری وجود دارد که در آن پوتین آنچه «مسیر همسان‌سازی اجباری» در اوکراین می‌خواند با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی علیه روسیه مقایسه می‌کند. این یک تهدید مستقیم در مقیاس بزرگ و باعث نگرانی در زمینه‌ی رادیکالیزه شدن و قومی شدن تفکر پوتین است.

پس از انتشار مقاله، کرملین پاسخ پوتین به سؤالات مطرح‌شده درباره‌ی آن را منتشر کرد. یکی از پیام‌های او این است که روسیه «واقعیت‌های ژئوپلیتیکی» یعنی استقلال جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی را به رسمیت می‌شناسد. رئیس‌جمهور در عین حال به روابط دوستانه با قزاقستان اشاره می‌کند. این را می‌توان این‌گونه تعبیر کرد که اگر روابط دوستانه نباشد حتی می‌توان مرزها را زیر سؤال برد. پوتین چندین سال پیش در مصاحبه‌ای با روزنامه بیلد گفت: «نه سرزمین و نه مرزها بلکه سرنوشت مردم» برای او مهم است. آیا این سرباز زدن از قوانین بین‌المللی است؟

بله، به همین دلیل او مرزهای قومی را هم در نظر و تحت بررسی دارد. یعنی روس‌های قومی یا روس‌زبان‌ها در اوکراین، کشورهای حوزه‌ی بالتیک و قزاقستان هم

به محدوده‌ی نفوذ روسیه تعلق دارند. این به‌وضوح اهرمی برای جابجایی احتمالی مرزها یا اقدامات تهاجمی علیه این کشورها برای محافظت از روس‌ها در این کشورها است.

وقتی صحبت از بخش تاریخی مقاله‌ی پوتین می‌شود، منتقدان اشاره می‌کنند که در آن حقایق و نیمه‌حقایق درهم آمیخته شده‌اند. شما چطور فکر می‌کنید؟

متونی که ماهرانه با هدف تبلیغات نوشته می‌شوند همیشه حقایق را با نیمه‌حقایق یا حتی مؤلفه‌های نادرست درهم می‌آمیزند. یک اصطلاح همیشه نظرم را جلب می‌کند. مفهوم «روسی^{۴۵}» در پیوند با روس کی‌یفی قرون میانی را پوتین و دیگران به معنای «اهل روسیه^{۴۶}»، «روس بزرگ^{۴۷}» استفاده می‌کنند. به همین دلیل نیز او از کی‌یف به عنوان «مادر شهرهای روسیه» یاد می‌کند. در عین حال، روس قرون میانی به‌اشتباه روسیه تفسیر می‌شود، اگرچه روس قرون میانی جمعیت کل شاهزاده‌نشین را پوشش می‌داد.

در شرایط آن زمان، به‌طور کلی نمی‌توان درباره‌ی روس‌ها و اوکراینی‌ها صحبت کرد. دوگانگی مفاهیم در منابع خارجی قرن ۱۶-۱۸ آشکار می‌شود که در آنجا بلاروس و اوکراین «روسیه^{۴۸}»، روس^{۴۹} و روسیه‌ی امروزی «مسکوویا^{۵۰}» نامیده می‌شد. این خیلی مهم است. روس‌ها، اوکراینی‌ها و بلاروس‌های امروزی در سده‌های میانی وجود

^{۴۵} Русский به افرادی اطلاق می‌شود که از لحاظ قومی به قوم روس که بزرگترین قوم از اقوام اسلاو هستند، تعلق دارند. این صفت مفهوم قومی دارد.

^{۴۶} Российский صفتی که به تمامی افرادی که تابعیت روسیه را دارند نسبت داده می‌شود. این افراد می‌توانند از قوم یا نژاد دیگری باشند. این صفت مفهوم هویت سیاسی فرد را در بر دارد.

^{۴۷} великоросс

^{۴۸} Россия

^{۴۹} Русь

^{۵۰} Московья

نداشتند، آن‌ها جوامع دیگری با ویژگی‌های فرهنگی متفاوت بودند. مقایسه‌ی آن‌ها از نظر تاریخی اشتباه است.

پوتین درباره‌ی این واقعیت که اوکراینی‌ها در قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ هویت ملی داشتند، سکوت می‌کند و زبان آن‌ها، آن‌گونه که او می‌نویسد، با زبان روسی آن‌قدر هم یکی نبود. من منابعی از قرن ۱۷ می‌خواندم که بر اساس آن‌ها، دیپلمات‌ها در مسکو از مترجمان کمک می‌خواستند زیرا آن‌ها زبان اسلاوی شرقی را نمی‌فهمیدند که در آن زمان در قلمرو اوکراین امروزی به آن سخن می‌گفتند.

پوتین می‌نویسد هیچ «پایه‌ی تاریخی» برای «انگاشتن مردم اوکراین جدا از روس‌ها» نیست و همه‌ی این‌ها را «نخبگان لهستانی و بخش‌هایی از روشنفکران روسیه‌ی کوچک» اختراع کرده‌اند. این بخشی از تز اصلی او درباره‌ی ملت به ظاهر تاکنون متحد روس‌ها، اوکراینی‌ها و بلاروسی‌ها است. حق با اوست؟

برای یک مورخ، این پرسش دشواری است - چه چیزی را باید در حکم یک ملت در نظر گرفت؟ ما نمی‌توانیم به طور عینی این را ثابت کنیم. فقط بحث زبان نیست. آلمانی‌ها و اتریشی‌ها به یک زبان صحبت می‌کنند اما خود را یک ملت نمی‌دانند. زمانی می‌توانیم بگوییم یک ملت که اکثریت کشور خود را ملت بپندارند. درباره‌ی اوکراین امروز روشن است که اکثریت قریب به اتفاق خود را یک مردم و ملت جدا می‌شناسند. این امر مانع نمی‌شود که اوکراینی‌ها و روس‌ها اشتراکات زیادی داشته باشند، زبان‌ها خویشاوندند اما تأکید بر وجود یک ملت واحد، تحریک‌آمیز است.

از دید شما، مقاله‌ی پوتین چه چیزی کم دارد، برای درک موضوع چه چیزی نیاز است؟

چیزی که کم است تعیین‌کنندگی است، او در مقاله از چرایی آشکار نگرش فعلی به روسیه در اوکراین صحبتی به میان نیاورده است - مداخله‌ی نظامی روسیه در سال ۲۰۱۴، الحاق کریمه با نقض قوانین بین‌المللی، حمایت نظامی مستقیم از جدایی‌طلبان

در شرق اوکراین - از این‌ها حرفی زده نشده است. همه‌ی این‌ها احساسات ضد روسی را سخت افزایش داده است. این یک جنگ داخلی نیست بلکه جنگ روسیه و اوکراین است. از نظر تبلیغات، تعداد زیادی از اوکراینی‌ها در شرق وضعیت را همان‌طوری می‌بینند که پوتین توصیف می‌کند. احزابی نیز هستند که این ایده‌ها را نمایندگی می‌کنند، البته نه به اندازه‌ی پوتین، رادیکال. و این نیز نکته‌ی این مقاله است، آن‌ها می‌گویند، پوتین ما را درک می‌کند، برخلاف رهبر اوکراین.

پوتین در مقاله‌اش هم به غرب و هم به مرکز اشاره می‌کند و می‌گوید این آن‌ها نیستند که اوکراین را هدایت می‌کنند. او چه چیز تازه‌ای گفته است؟

مهم این است که پوتین چقدر شدید علیه غرب سخنرانی می‌کند. او غرب را محکوم می‌کند که قضیه‌ی «میدان» را برای بیرون کشیدن اوکراین از مدار روسیه به راه انداخته است. این درست نیست، چراکه در قضیه‌ی میدان در کی‌یف حدود یک میلیون اوکراینی اعتراض کرده بودند، این بر هیچ‌کس پوشیده نیست. در پس این مسئله، جهان‌بینی دوتایی پوتین قرار دارد.

از سویی میراث اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جنگ سرد است که می‌گویند غرب و آمریکا سیاست ضد روسی پیش گرفته‌اند و اوکراین هم صحنه‌ی جنگ آن‌هاست. از سوی دیگر، تئوری‌های توطئه همیشه بسیار فراگیرند. این برای جهان‌بینی پوتین بسیار مهم است. او پیش‌تر هم گفته بود که احساس می‌کند دشمنان او را محاصره کرده‌اند. به نظر می‌رسد این فقط تبلیغ نیست، او به آن اعتقاد دارد. این، پوتین را خطرناک می‌کند - چراکه هرکسی احساس خطر کند ممکن است در پاسخ، آسیب وارد کند و پوتین هم پیوسته خود را در این وضعیت می‌بیند.

اشتباه مدرسه‌ای:

تاریخ‌دان‌های روسیه و اوکراینی مقاله‌ی پوتین درباره‌ی یگانگی ملت‌ها^{۵۱} را بررسی می‌کنند.

اوکراین فرزند دوران شوروی است^{۵۲}

پوتین در نیمه‌ی نخست مقاله‌اش درباره‌ی تاریخ روس باستان تأکید می‌کند که عنوان «اوکراین» را در دوران باستان بیشتر به جای کلمه‌ی روسی باستان «حاشیه و حومه» به کار می‌برده‌اند.

پوتین اوکراین کنونی را «کاملاً و به‌تمامی زاییده‌ی دوران شوروی» خوانده و اشاره کرده است که برژنف و خروشچف که از اوکراین آمده بودند، کشور و حزب را رهبری می‌کردند و گفته است که بلشویک‌ها به توسعه‌ی فرهنگ و هویت اوکراین در چارچوب «بومی‌سازی» کمک کردند. پوتین ابراز تأسف کرد که بلشویک‌ها «خودسرانه مرزها را قطع می‌کردند، «هدایای ارضی منطقه‌ای سخاوتمندانه» می‌دادند، و بدین ترتیب روسیه «مورد سرقت قرار گرفت».^{۵۳}

او بر این باور است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دولت‌های تازه شکل گرفته در قلمروی آن باید از سیاستی پیروی می‌کردند که رئیس‌پیشین پوتین، شهردار

^{۵۱} عنوان مقاله: درباره‌ی یگانگی تاریخی اوکراینی‌ها و روس‌ها نوشته‌ی پوتین.

^{۵۲} جمله برگرفته از مقاله‌ی مورد بحث نوشته‌ی پوتین است.

^{۵۳} قسمت‌هایی که در گیومه قرار دارند عیناً از متن مقاله‌ی شخص پوتین برداشته شده‌اند.

پیشین پتربورگ، آناتولی ساجاک اعلام کرده بود: «با همان چیزی بروید که با آن آمده بودید».

رئیس‌جمهور اوکراین ولادیمیر زلنسکی نیز در پاسخ به این مقاله یادداشت کوتاهی نوشت. او پیش‌تر این گزاره‌ی پوتین که اوکراینی‌ها و روس‌ها یک ملت واحد هستند را رد کرده بود. بنا به گفته‌های زلنسکی، «اگر رئیس‌جمهور روسیه شروع به نوشتن به زبان اوکراینی کرده است، معنی‌اش این است که ما داریم کارمان را خوب و درست انجام می‌دهیم»^{۵۴}. رهبر اوکراین تعجب کرده بود که پوتین امکان پژوهش و نگارش چنین جستارهای تاریخی را دارد، اما فرصت ندارد با همتای اوکراینی خودش دیدار کند.

«وقتی ما درباره‌ی پیروزی علیه فاشیسم در جنگ جهانی دوم صحبت می‌کنیم و اینکه چقدر زندگی اوکراینی‌ها از دست رفت، ما را فراموش می‌کنند و تنها مواقع دیگری ما را به یاد می‌آورند و می‌گویند ما ملت‌های برادریم. به نظر من - به قول روس‌ها - این رفتار خیلی هم برادرانه نیست. بیشتر شبیه ماجرای قابیل و هابیل است».

نظر پوتین درباره‌ی یگانگی ملت‌ها

«روس‌ها، اوکراینی‌ها و بلاروسی‌ها، میراث‌داران روس باستانند که بزرگترین حکومت اروپا بود. اسلاوها و دیگر قبایل در فضایی بسیار بزرگ، از لادوگا، نوگورود، پسکوف تا کی‌یف و چرنیگف، زبان مشترک یکتایی داشتند (که اکنون آن را روسی باستان می‌نامیم)، روابط زمین‌داری، حکمرانی شاهزادگان خاندان روریک؛ و بعدتر گروهی به مسیحیت روس باستان و یک باور ارتدکس یگانه همه‌ی این‌ها را اتحاد می‌بخشید. انتخاب معنوی ولادیمیر مقدس که اهل نوگورود بود و شاهزاده‌ی کیفی

^{۵۴} مقاله‌ی پوتین به دو زبان روسی و اوکراینی هم‌زمان منتشر شد.

بزرگی شد، تا همین امروز هم به میزان بسیار زیادی خویشاوندی ما را مشخص می‌کند.»^{۵۵}

کنستانتین یروسالیمسکی^{۵۶}، استاد تاریخ، پروفیسور بخش پژوهش‌های اجتماعی – فرهنگی دانشگاه دولتی علوم انسانی مسکو:

پوتین اشتباه خیلی معمولی مرتکب شده است که امروزه برای ما مدرسه‌ای تلقی می‌شود. او وقتی می‌گوید پس از تعמיד و به مسیحیت گرویدن روس، اسلاوها و دیگر قبایل ذیل «یک باور ارتدکس» متحد شدند، مرتکب این اشتباه می‌شود.

در ذهن پوتین روس باستان محل سکونت «اسلاوها و دیگر قبایل» بود. با این حال قدرت روریک‌ها همه‌ی اسلاوها را متحد نکرد و «دیگر قبایل» با اسلاوها به زبان‌های آلمانی، ترکی، فنلاندی، بالتی، سامی و غیره صحبت می‌کردند.

واضح است که پوتین به یک قصه‌ی زبانی نیاز دارد تا آن را مانند پلی به عصر ناسیونالیسم‌های زبانی پیوند بزند. با این حال، در عمل، نه تنها «قبایل دیگر»، بلکه «اسلاوها» در فضای «از لادوگا، نوگورود، پسکوف تا کی‌یف و چرنیگف» به زبان‌های مختلف روسی صحبت می‌کردند و می‌نوشتند^{۵۷}.

^{۵۵} برگرفته از مقاله درباره‌ی یگانگی اوکراینی‌ها و روس‌ها نوشته‌ی ولادیمیر پوتین برگردان آرزو آشتی‌جو

^{۵۶} Константин Ерусалимский

^{۵۷} اشاره به این جمله در مقاله پوتین: اسلاوها و دیگر قبایل در فضایی بسیار بزرگ، از لادوگا، نوگورود، پسکوف تا کی‌یف و چرنیگف، زبان مشترک یکتایی داشتند (که اکنون آن را روسی باستان می‌نامیم)

پوتین اشتباه خیلی معمولی مرتکب شده است که امروزه برای ما مدرسه‌ای تلقی می‌شود. او وقتی می‌گوید پس از تعمیم و به مسیحیت گرویدن روس، اسلاوها و دیگر قبایل ذیل «یک باور ارتدکس» متحد شدند، مرتکب این اشتباه می‌شود. غسل تعمیم روس را با دین مسیحیت واحد (تا ۱۰۵۴ و از بسیاری جهات تا آغاز قرن سیزدهم) متحد کرد و «انتخاب معنوی ولادیمیر مقدس» که پوتین درباره‌ی آن می‌نویسد: «خویشاوندی ما را روشن می‌کند»، تنها به شرطی صحیح است که همه‌ی شاخه‌های مسیحیت را یک مفهوم واحد و یگانه در نظر بگیریم.

نویسنده‌ی مقاله می‌خواسته روس‌ها و اوکراینی‌ها را با ارتدکس و تحت نظارت کلیسای ارتدکس متحد کند. این خیلی پوچ است. در برخی مناطق اوکراین و در بخش بزرگی از روسیه‌ی امروز، تا قرون هجدهم و نوزدهم هم هنوز باور اصلی مسیحیت نبود. جستجوهای معنوی در مسیحیت روسی و بعدتر در سنت ارتدکس به مراتب به دسته‌های مختلف بیشتری تقسیم شدند.

آندره‌ی زوبف، دکترای علوم تاریخی:

پوتین به‌درستی اشاره می‌کند که سرنوشت منطقه‌های مختلف روس باستان در قرن چهاردهم به اشکال مختلفی رقم خورد و این بنیان جدایی این سه ملت را پی افکند، مردم روس کبیر، مردم اوکراین و مردم بلاروس. بخش شرقی روس زیر سلطه‌ی اردا باقی ماند و بخش غربی پس از پیروزی شاهزاده اولگرد بر اردا در نبرد آب‌های آبی ۵۸ در ۱۳۶۲، از سلطه‌ی شاهزاده‌های لیتوانی آزاد شد. در نتیجه آن‌جا دولت لیتوانی-روسی تأسیس شد.

اروپای رنسانس البته بهشت نبود اما نسبت به آنچه در آردا^{۵۹} بود به کلی زندگی دیگری بود و برای همین اوکراین یک ملت دیگر شد، مانند بلاروس که در ارزش‌هایش غربی‌تر بود.

باید به یاد داشت که همان زمان نیز شکل‌گیری ملت‌های اوکراین و بلاروس که به هنجارها و ارزش‌های معاصرشان در اروپا تمایل داشتند آغاز شد؛ تحصیل دانشگاهی، خودسازماندهی صنفی صنعتگران، قانون خودگردانی شهری مگدبورگ.

پروفسور یوری شاپوول، دکترای تاریخ:

تاریخ‌دانان اوکراینی که به مطالعه‌ی دوران باستان اشتغال دارند، خیلی خوب می‌دانند که این ایده‌ی بنیادی^{۶۰}، به نفع «دوستی برادرانه» کلید خورد، به‌ویژه، به نفع جشن سیصد سالگی پیوند دوباره‌ی اوکراین و روسیه. این اندیشه در تمام این جشن و تبریکاتش حضور داشت، این در واقع ایدئولوگم مرکزی و تز اصلی اعضای کمیته مرکزی آن زمان بود.

پوتین و اطرافیانش تنها این تز را سیاسی کرده‌اند و به این ترتیب تاریخ را به ابزاری برای دستیابی به اهدافشان تبدیل می‌کنند و هدفشان نیز تا جایی که ما می‌دانیم،

^{۵۹} آردا برگرفته از واژه ترکی باستان اردو. به معنای قبیله‌ی کوچ‌کننده و محل اسکان موقت آن‌هاست که به هدایت یک خان یا سلطان و بعدتر به هدایت مسئولین دولتی سازمان می‌یافتند.

^{۶۰} منظور از ایده‌ی بنیادی ایده‌ی یگانگی این سه ملت مورد بحث یعنی روسیه اوکراین و بلاروس است.

ساختن یک «پریاسلاو ۶۱ جدید»، ایجاد یک بازپیوند تازه و الحاق اوکراین است. این در حالی است که متخصصان حرفه‌ای با این ایده به شدت انتقادی برخورد می‌کنند.

الکساندر آلفروف، کاندیدای علوم تاریخی، پژوهشگر مؤسسه تاریخ اوکراین آکادمی ملی علوم اوکراین:

این یک دست‌کاری گستاخانه است که در مرز قرن‌های ۱۹ و ۲۰ پدید آمد و در طول اشغال اوکراین به دست شوروی فعالانه مورد پشتیبانی و تقویت قرار گرفت.

مؤلفه‌ی بنیادی این تز آن بود که ثابت کند سه قوم اصلی اتحاد جماهیر شوروی یکی هستند تا نشان دهد مسکو که جوان‌تر از کی‌یف و مینسک است، به لحاظ موجودیت سیاسی همانند و هم‌پای آن‌هاست و هر سه با هم هسته‌ی اسلاوی اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌دهند. این تز از آن طرح‌های تبلیغاتی دوران سوسیالیسم در رکود است.

در روند ایجاد روس، قلمرو روسیه یا بلاروس امروزی هیچ نقشی ایفا نکردند. این سرزمین‌ها، به تعبیر امروزی، به دست شاهزادگان کی‌یفی اشغال یا تصرف و الحاق می‌شدند و بی‌تردید فرهنگی که این شاهزادگان با خود از بلغارستان، از بیزانس، از آیین‌ها و فرهنگ‌های محلی با خود می‌آوردند در این سرزمین‌ها جاری می‌شد.

۶۱ پریاسلاو یکی از شهرهای استان کی‌یف است. اشاره به این شهر در متن مقاله به این خاطر است که در ۱۶۵۴، در دوران هتمان بوگدان خملنیتسکی، در شورای این شهر تصمیم به اتحاد دوباره‌ی ارتش زاپاروژی با ارتش روسیه‌ی تزاری گرفته شد.

پوتین: بلشویک‌ها و روسیه به ساخت اوکراین کمک کردند

«بومی‌سازی» بی‌تردید نقش بزرگی در توسعه و تقویت فرهنگ، زبان و هویت اوکراین بازی کرد. علاوه بر این تحت مبارزه با اصطلاحاً شووینیسیم ابرقدرت روسی، اوکراینی‌سازی به‌ویژه بر کسانی تحمیل می‌شد که خودشان را اوکراینی نمی‌دانستند. به‌ویژه سیاست ملی شوروی به‌جای یک ملت روس بزرگ، که ملتی واحد اما سه قسمتی است و متشکل از روسیه‌ی بزرگ، روسیه‌ی کوچک و بلاروس در سطح دولتی است، موقعیت سه ملت اسلاو جدا از هم روس، اوکراین و بلاروس را تثبیت و تقویت کرد.»^{۶۲}

کنستانتین پروسالیمسکی:

از میان فرایندهایی که بنا به گفته‌ی پوتین، منجر به تکه‌تکه مردمی شد که زمانی متحد بودند، هیچ مؤلفه‌ی بنیادی‌ای وجود ندارد که بگوییم ملت‌های روسیه، اوکراین و بلاروس از آن ایجاد شده‌اند. این یک توهم، تخیل و رؤیای تاریخی ایدئولوژیست‌های مختلف است؛ از شوونیست‌های امپراتوری گرفته تا پان‌اسلاویست‌ها.

این «رؤیا» نویسنده‌ی مقاله را مجبور می‌کند نمایندگان احیای ملی را با اتهاماتی نظیر آزار و اذیت، مزدوری و به دنبال «منافع خود» بودن تحقیر کند، فرایندهای زبانی و قومی را به‌شدت ساده و کوچک جلوه دهد، امپراتوری روسیه و اتحاد جماهیر شوروی را از زیر بار مسئولیت بابت دست‌اندازی‌ها و آزار و اذیت‌های قومی‌شان بر اساس ملیت رها کند.

دیدگاه‌های پوتین آمیزه‌ای از جهل و تجاوز است. وظیفه‌ی قصه‌ی او درباره‌ی وقایع قرن نوزدهم و اوایل قرن بیست و یکم این است که حقوق روسیه‌ی امروزی و در واقع

^{۶۲} برگرفته از متن مقاله‌ی پوتین

حقوق شخص نویسنده‌ی مقاله و اطرافیان‌ش را نسبت به گذشته و حال اوکراین به همگان اعلام کند.

یوری شاپوول:

وجود جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین، با سیاست «بومی‌سازی» یعنی اوکراینی‌سازی، به این دلیل به وجود آمدند که جمهوری خلق اوکراین وجود داشت، جنگ داخلی تجربه شده بود. اوکراین اشکال مختلفی از دولت را تجربه کرده است.

دولت بلشویک با وجود آگاهی بر وجود برخی احساسات در میان مردم اوکراین، این سازش‌های اوکراینی‌سازی و بومی‌سازی را انجام می‌داد. این احساسات عبارت بودند از حال و هوای ضد بلشویکی، ضد روسی، ضد کرم‌لین و وجود جنبش قدرتمند ماخنفسکی که به شدت پدیده‌ی پیچیده‌ای بود. این احساسات پیش از هر چیز، در میان دهقانان وجود داشت - زیرا اوکراین در آن زمان یک کشور با مبنای کشاورزی و زمین‌داری بود. به گفته‌ی یکی از معاصران تقریباً در هر کلبه روستایی در اوکراین تصویری از پتلیورا^{۶۳} وجود داشت.

بیابید فراموش نکنیم همه چیز چطور تمام شد: گولودومور ۱۹۳۳، سرکوب‌ها علیه فعالان فرهنگ که نوزایی ملی را تدارک می‌دیدند، سرکوب اوکراینی‌هایی که پیش از این به پست‌های دولتی گماشته شده بودند، افرادی نظیر سکریپنیک، شومسکی، و لاس چوباری [بنیان‌گزاران اوکراین شوروی، ایدئولوژیست‌های اوکراینی‌سازی]. این مردم تنها به شکل فیزیکی نابود شدند و به جای آن‌ها آدم‌هایی از روسیه آمدند، افرادی چون خروشچف در ژانویه ۱۹۳۸.

^{۶۳} در آوریل ۱۹۲۰، سیمون پتلیورا (یکی از قهرمانانی که به اوکراین امروزی معرفی می‌کنند) به نام دایرکتورهای جمهوری خلق اوکراین، کنوانسیون‌های مخفی امضا کرد که به موجب این کنوانسیون‌ها در عوض حمایت نظامی، سرزمین‌های گالیسیا و وولینی غربی را به لهستان بخشید

پوتین: هیچ‌کس از روسیه و اتحاد جماهیر شوروی به اوکراینی‌ها تجاوز نمی‌کرد.

«مردمان روسیه‌ی کوچک هم از بسیاری جهات کشوری مشترک و بزرگ همراه با حکومت، فرهنگ و علم بنا می‌کردند. آن‌ها در توسعه و پیشرفت اورال، سبیری، قفقاز، شرقِ دور شرکت می‌کردند. همچنین در دوران شوروی بومیان اوکراین مهم‌ترین پست‌ها از جمله مقامات عالی را در رهبری دولت یگانه بر عهده می‌گرفتند. کافی است بگویم که در شرایط پیچیده و دشواری‌های مشترک، برای تقریباً سی سال زمامداری حزب کمونیست اتحاد شوروی بر عهده‌ی خروشچف و برژنف بود که زندگی‌نامه‌ی حزبی‌شان بیشترین پیوند را با اوکراین داشت.»^{۶۴}

آندره‌ی زوبف:

هرگز هیچ تبعیضی بر اساس ملیت اوکراینی یا روس بزرگ در امپراتوری روسیه وجود نداشته است. نه در میان نخبگان و نه در میان مردمی که پس از آن که یکاترینای دوم قانون برده‌داری را به اوکراین گسترش داد، به یک اندازه بدون حق و حقوق بودند. این درست است.

نزدیک‌ترین همکار الکساندر اول، وزیر کشور او، از نوادگان خانواده‌ی معروف کازاک، ویکتور کوچوبی بود که در زمان نیکالای اول رئیس شورای وزیران امپراتوری شد و عنوان شاهزاده دریافت کرد. تنها کسانی که از فدرال شدن امپراتوری یا جدایی از روسیه صحبت می‌کردند تا سال ۱۹۰۵ جنایتکار دولتی به شمار می‌رفتند.

^{۶۴} جمله‌ی پوتین برگرفته از مقاله‌ی مورد بحث.

کنستانتین یروسالیمسکی:

اظهارات پر سر و صدای پوتین مبنی بر اینکه جمعیت سرزمین‌هایی که در سال ۱۶۶۷ برای نخستین بار به روسیه ضمیمه شده‌اند^{۶۵}، «با اکثریت مردم ارتدوکس روسیه» متحد شده بودند، آرزو را به جای واقعیت گرفتن است. جمعیت اوکراین مرکزی خود را بخشی «کوچک» یا «ثانویه» از «بخشی اصلی» نمی‌دانستند.

علاوه بر این بنا به گفته پوتین، معلوم می‌شود که پس از این «برای خود این منطقه نام "روس کوچک" تأیید شده است.» این درست نیست. روس کوچک مفهومی است که از آغاز قرن چهاردهم شناخته شد و حتی قبل از اینکه در کلام و تئوریک مسکو پذیرفته و ترویج شود، در میان کازاک‌ها ذیل اتحاد سه گانه‌ی «روس بزرگ، کوچک و سفید» پذیرفته شده و رایج بوده است.

یوری شاپوول:

کلمه‌ی کلیدی سخنان پوتین ملت روس کوچک است. اگر به شغل چنین افرادی مانند صدراعظم امپراتوری روسیه در پایان قرن هجدهم^{۶۵} الکساندر بزبورودکو یا برادران

^{۶۵} جنگ طولانی میان حکومت روس و مشترک المنافع لهستان. لیتوانی ۱۶۶۷ به پایان رسید و در نتیجه‌ی آن شهر کی‌یف و سرزمین‌های ساحل سمت چپ رود دنپر شامل پولتاوا، چرنیگف و زاپاروژیه همه بخشی از حکومت روس شدند.

رازوموفسکی نگاه کنیم، به تعبیری می‌توان گفت که اوکراینی‌ها به درجات بالایی رسیده بودند و راه خود را باز کرده بودند. ۶۶

دقیقاً به همین شکل ما می‌توانیم به هتمان‌هایی که از آکادمی کی‌یف-مغولی فارغ‌التحصیل می‌شدند، و پوتین از آن‌ها در مقاله‌اش یاد می‌کند سخن بگوییم: آن‌ها نه از روی خوشحالی و فراغ خاطر در چارچوب امپراتوری روسیه بلکه به دلیل اینکه شایسته‌ی چنین مقامی بودند به آن جایگاه رسیدند. امپراتوری کمک خاصی به این افراد نمی‌کرد.

درباره‌ی خروشچف و برژنف، این اسطوره رواج یافته است. هرگز به اوکراینی‌ها اجازه نمی‌دادند به مقامات بالا دست یابند. هم برژنف و هم خروشچف روس بودند. شغل آن‌ها با اوکراین مرتبط بود و اکنون گرایشی وجود دارد در تاریخ‌نگاری روسیه‌ای که تأکید کنند اوکراینی‌ها اتحاد جماهیر شوروی را نابود کردند، چون در مقام‌های بسیار بالایی قرار داشتند... این درست نیست. آن‌جا مهاجران اوکراینی بودند اما نقش کلیدی مهمی بازی نمی‌کردند. این‌ها تأکیدات و جملاتی از آن دست است که بعداً به این نتیجه‌ها ختم می‌شود: «ما بدون اوکراینی‌ها، جنگ را می‌بردیم».

آلکساندر آلفروف:

در سال ۱۷۸۲، پس از انحلال سازماندهی هتمانی ۶۷ دولت، در برابر بزرگان کازاک انتخابی پدیدار شد: تبدیل شدن به ارباب شهرنشین یا برده‌ی دهقان یا به عضویت درآمدن در طبقه‌ی اشراف. اکثر آن‌ها به عضویت طبقه‌ی اشراف درآمدند. تا پیش از

۶۶ گراف آلکسی رازوموفسکی ملکه‌ی مورد علاقه یلیزاوتا پتروونا شد، برادر کوچکترش کیریل هم ژنرال مارشال ارتش امپراتوری روسیه. برادران از یک خانواده ساده کازاک بودند. پانویشت از بی بی سی.

۶۷ نوعی سیستم حکومت‌داری در اوکراین. Гетманщина. гетманство

این، اوکراین یا سازماندهی هتمانی دولت بورژوازی کوچکی بود که در نواحی کی‌یف، پولتاوا و چرنیگف امروزی قرار داشت. دولت هر ساله حدود هزار روشنفکر را در کالج‌های کی‌یف، پریاسلاو و چرنیگوف تربیت می‌کرد.

آن‌ها گستره‌ی وسیع روسیه را فتح کردند. در قرن هفدهم، کلان‌شهرهای روسیه ۹۰٪ از اوکراینی‌ها متشکل بودند، زیرا تعداد افراد تحصیل کرده‌ی آزاد بسیار زیاد بود، روس‌ها به چنین افرادی نیاز داشتند. در امپراتوری روسیه می‌شد اوکراینی‌ها را دید؛ از جمله افرادی از بزرگان کازاک که مهاجرت کرده بودند در بالاترین مناصب دولتی حضور داشتند. اما این دلیلی بر این نیست که ما یک ملت واحد بودیم.

پوتین: روسیه مورد سرقت واقع شد

«بلشویک‌ها با مردم روسیه چون مواد تمام‌ناشدنی برای آزمایش‌های اجتماعی رفتار می‌کردند. آن‌ها رؤیای یک انقلاب جهانی را در سر می‌پروراندند که به نظر آن‌ها تمامی دولت‌های ملی را به کلی از بین خواهد برد. بنابراین مرزها را خودسرانه قطع می‌کردند، هدیه‌های منطقه‌ای سخاوتمندانه‌ای پخش می‌کردند. درنهایت، اینکه رهبران بلشویک‌ها با چه چیزی هدایت می‌شدند که این‌طور کشور را تکه تکه می‌کردند، هیچ اهمیتی ندارد. می‌توان درباره‌ی جزئیات، پس‌زمینه و منطق همه‌ی تصمیمات بحث کرد. تنها یک نکته روشن است: روسیه حقیقتاً مورد سرقت قرار گرفته بود.»^{۶۸}

یوری شاپوول:

پوتین کریمه را تصرف کرد، همراه با [دستیار سابق رئیس‌جمهور] ولادیسلاو سورکوف وضعیت [یک درگیری نظامی] را در دونباس ایجاد کردند و حالا او باید این کارش را توجیه کند و اگر یک اصل شناخته شده‌ی بین‌المللی مبنی بر نقض ناپذیری مرزها وجود دارد، چگونه می‌تواند این کارش را توجیه کند؟ پس به همین خاطر است که چنین وضعیتی به خود گرفته است: شما آن قدرها هم که تصور می‌کنید دولت بی‌عیب و نقصی نیستید.

قوانین بین‌المللی وجود دارد که اصل نقض ناپذیری مرزها را ثابت می‌کند [در سال ۱۹۹۴، اوکراین، ایالات متحده، بریتانیا و روسیه تفاهم‌نامه‌ی بوداپست را امضا کردند. به موجب این تفاهم‌نامه طرفین متعهد شدند در ازای انتقال تسلیحات هسته‌ای کی‌یف به مسکو حاکمیت اوکراین را به رسمیت بشناسند].

این بحث که روسیه باید کورسک و وارونژ را به اوکراین بازگرداند، زمانی با همان [رئیس دولت اوکراین پس از انقلاب، ایدئولوژیست بومی‌سازی نیکالای] اسکرپینیک رهبری و هدایت می‌شد. می‌توان برای مدت طولانی درباره‌ی این موضوع صحبت کرد. اما یک اصل بین‌المللی نقض ناپذیری مرزها وجود دارد با این مضمون که مرزها را همان‌طور که هست و شکل گرفته است باید پذیرفت و به آن‌ها پایبند بود. فرض کنید آلمان زمین‌های غربی لهستان را پس بدهد - حاصل این کار چه خواهد بود؟

آلکسی آلفروف:

این یک دست‌کاری کثیف و فاقد اخلاق معمول است. اوکراین قبل از اشغال بلشویک‌ها در ۱۹۱۹-۱۹۲۰، ۲۰۰ هزار کیلومتر مربع بزرگ‌تر از وسعتی بود که با آن

از اتحاد جماهیر شوروی خارج شد. اوکراین مالک بلگورود امروزی، بخش غربی مناطق کورشینا، وارونژ و بلگورود بود. کریمه منطقه‌ای اوکراینی بود.

ما وارد اتحاد جماهیر شوروی نشدیم. روسیه‌ی بلشویکی دولت مستقل اوکراین را اشغال کرد و سرزمین‌های ما را تقسیم کرد. چیزی با رأی‌گیری به روسیه رسید (تاگانروگ یا ستارادوب). چیزی فراموش شده بود مانند کریمه و در ۱۹۵۴ برگردانده شد. مقاله برای اوکراینی‌ها نوشته نشده بلکه برای مردم روسیه نوشته شده است. این مطلب برنامه‌ریزی‌شده‌ی راهبردی پوتین به مردم روسیه می‌گوید چطور باید به اوکراینی‌ها نگاه کنند و بهشان می‌فهماند میراث آن‌ها کجاست.

کنستانتین یروسالیمسکی:

پوتین با صحبت از جمهوری دونتسک-گریواروژسکی^{۶۹} ثابت می‌کند که در سال ۱۹۱۸ جنوب شرق اوکراین رهبری جنبش استقلال طلبی حاکمیت اوکراین و حتی مخالفت با لنین را بر عهده داشت؛ تا نشان بدهد که ناپدیده گرفتن کلیشه‌های بلشویکی و تصمیمات اشتباه بلشویک‌ها از سر وظیفه‌شناسی مردم محلی است.^{۷۰}

این بی‌معنی است. در عین حال درباره‌ی رأی‌گیری ساکنان منطقه‌ی دونتسک درباره‌ی استقلال اوکراین در دسامبر ۱۹۹۱ و دخالت روسیه در حوادث بعدی در این

۶۹ Донецко-Криворожской республике

^{۷۰} اشاره به این قسمت مقاله‌ی پوتین: در آغاز سال ۱۹۱۸، جمهوری شوروی دونتسک - گریواروژسکی اعلام موجودیت کرد که با مسئله‌ی پیوستن به روسیه شوروی به مسکو مراجعه کرد و با امتناع مواجه شد. لنین با رهبران این جمهوری ملاقات کرد و از آن‌ها خواست که همچون بخشی از اوکراین شوروی عمل کنند. در ۱۵ مارس ۱۹۱۸، کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه مستقیماً تصمیم گرفت نمایندگانی را به کنگره‌ی شوراهای اوکراین، از حوزه دونتسک بفرستد و در آن کنگره «یک دولت برای کل اوکراین» ایجاد کند. قلمروهای جمهوری شوروی دونتسک - کریواروژسکی بعداً اساساً مناطق جنوب شرقی اوکراین را تشکیل دادند.

منطقه چیزی گفته نشده است. در عوض نویسنده به خوانندگان درباره‌ی این می‌گوید که بازگرداندن وحدت مردم چقدر مفید است. این «وحدت» گواهی است بر تنزل علم تاریخ در روسیه. تمایل پوتین برای ایجاد تصویری واحد از گذشته و ناتوانی نویسنده در انتقاد از دوران باستان یا حتی انتقاد از اقدامات خود. جز در تصورات پوتین، در هیچ جای دیگری این وحدت وجود نداشته و ندارد.

پوتین: اوکراین «ضد روسیه» است

«قدم به قدم اوکراین به یک بازی ژئوپلیتیک خطرناک کشیده شد که هدف آن تبدیل اوکراین به سدی میان اروپا و روسیه و پایگاهی علیه روسیه بود. ناگزیر زمانی فرا رسید که مفهوم "اوکراین، روسیه نیست" دیگر به دردشان نمی‌خورد؛ به همین دلیل شکل‌دهی به مفهوم «ضد روسیه» برایشان ضرورت یافت که البته ما هرگز با آن کنار نخواهیم آمد.

سفارش‌دهندگان این پروژه، دست‌کاری‌ها و تاریخ‌سازی‌های قدیمی ایدئولوگ‌های لهستانی - اتریشی مبنی بر ایجاد «روسیه‌ی ضد مسکویی» را به‌عنوان مبنا در نظر گرفتند. نیازی به فریب کسی نیست که بگویند مثلاً این کار به نفع مردم اوکراین انجام می‌شود.^{۷۱} کشورهای مشترک‌المنافع لیتوانی - لهستان هرگز به فرهنگ اوکراین نیاز نداشتند، چه رسد به خودمختاری کازاک‌ها. در اتریش - مجارستان، سرزمین‌های تاریخی روسی بی‌رحمانه مورد استثمار قرار گرفتند و فقیرترین آن‌ها باقی ماندند. نازی‌ها که هم‌دستانشان افراد خارج شده از ارتش شورشی اوکراین بودند، به اوکراین نیاز نداشتند بلکه به فضای زندگی و بردگان برای اربابان آریایی نیاز داشتند.^{۷۲}

^{۷۱} یعنی قطعاً به نفع مردم اوکراین نیست.

^{۷۲} برگرفته از مقاله‌ی مورد بحث نوشته‌ی پوتین.

آندره‌ی زوبف:

پروژه‌های [اوکراین به مثابه‌ی «ضد روسیه»] خیلی وقت است که وجود داشته‌اند اما خیلی وقت پیش، در قرن ۱۹م. در اواخر قرن نوزدهم، این یک موضوع پذیرفته شده در میان عموم بود، دوره، دوره‌ی ناسیونالیسم بود. مخالفان روسیه ایده‌ی ضعیف‌سازی کشور ما از طریق استفاده از برخی خصوصیات ویژه‌ی ملت اوکراین را در سر داشتند. پروژه‌ی گالیسیا بود. اما در پروژه‌ی پتربورگ پان‌اسلاویزم بود که تلاش می‌کرد امپراتوری اتریش را با پیوستن گالیسیا به امپراتوری روسیه و رد چک اسلواکی ویران کند. همه‌ی این‌ها در گذشته‌ی دور مانده است.

اشتباه پوتین صحبت از تضاد ابدی غرب با روسیه بود. در دنیای ما ابدیتی وجود ندارد. در برهه‌های سرنوشت‌ساز تاریخ، غرب و روسیه با هم بودند. بریتانیا، پروس و روسیه بر ناپلئون پیروز شدند، بریتانیا، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بر هیتلر پیروز شدند. و اکنون در غرب هیچ تمایلی برای جدا کردن اجباری اوکراین از روسیه وجود ندارد.

این فوبیای بیمارگونه‌ی پوتین است. اوکراین از نو راه غرب را در پیش گرفت و اگر روسیه هم به همان مسیر می‌آمد، چیزی که پوتین در نخستین دور ریاست جمهوری‌اش از آن سخن گفت، آن وقت اوکراین و روسیه نزدیک هم بودند، مانند چک و اسلواکی، کروواسی و اسلونی. اما روسیه در برابر غرب ایستاد و اوکراین با دفاع از خود در برابر خشونت روسیه، بیشتر و بیشتر به اتحادیه‌ی اروپا و به سوی ناتو کشیده شد.

خبرنگاران بی‌بی‌سی روسی سویتاسلاو خومنکو و ناتالیا زوتووا